



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# انقلاب‌های گرامشی

## انقلاب منفعل و انقلاب مداوم

پیتر دی. توماس

ترجمه‌ی: تارا بهروزیان



بهمن ۱۴۰۰

**چکیده:** مفهوم «انقلاب منفعل» آنتونیو گرامشی اغلب به‌مثابه‌ی یک روایت تاریخی متمایز، یک مفهوم سیاسی، یا نظریه‌ی شکل‌گیری دولت درک شده است. اما من در این مقاله [\*] پیشنهاد می‌کنم که این مفهوم را به‌مثابه‌ی «فرمولی کاوش‌گرایانه» [۱] درون «ساختار معماری واژگانی» **دفترهای زندان** درک کنیم. من، بر مبنای تحلیل زمان‌سپار [diachronic] و بافتارباور [contextualist] این فرمول، استدلال می‌کنم که پژوهش گرامشی درباره‌ی انقلاب منفعل به‌مثابه‌ی عنصری انتقادی در چارچوب تکامل درک متمایز او از مفهوم «فراروی» [sublation] و «فعلیت‌بخشی» [actualization] شعار «انقلاب در تداوم» پدید آمد. توجه به این رابطه‌ی دیالکتیکی امکان می‌دهد که ابعاد سیاسی و استراتژیک انقلاب منفعل برجسته شود و مسیرهای پژوهشی جدیدی برای بحث درباره‌ی زیابایی تحلیلی و موضوعیت معاصر این مفهوم ارائه شود.

\*

مفهوم متمایز «انقلاب منفعل» آنتونیو گرامشی در سال‌های اخیر مورد توجه روزافزون قرار گرفته است، هم از حیث مطالعات نظری در خصوص انسجام درونی آن، و هم از حیث مطالعات تجربی‌ای که از این مفهوم برای واکاوی فرایندهای سیاسی معاصر بهره می‌گیرند. طرح اولیه‌ی این مفهوم ابتدا به شکلی مردد در ۲۷ یادداشت (که با وقفه‌هایی در فاصله‌ی سال‌های اواخر ۱۹۳۰ و اوایل ۱۹۳۵ نوشته شده) در نوشته‌هایی که بعدها به **دفترهای زندان** شهرت یافت مطرح شده است. تمرکز گرامشی بر نقش روشنفکران در سازماندهی فرهنگ موضوع بحثی بود که بلافاصله پس از انتشار نسخه‌ی موضوعی نوشته‌های زندان او در دهه‌ی ۱۹۴۰ در گرفت، در حالی که مفهوم «هژمونی» — با توجه به اقبالی که بعدها به آن شد، به طرز غیرمنتظره‌ای — تنها پس از ۱۹۵۶ به شهرت رسید. [۲] اما تنها در دهه‌ی ۱۹۷۰ و بیش‌تر در پی انتشار ویراست انتقادی **دفترهای زندان** والتینو جراتانا (که نقطه‌ی عطف مهمی به حساب می‌آید) در ۱۹۷۵ بود که توجه بیش‌تری به مفهوم انقلاب منفعل معطوف شد. [۳] از آن زمان به بعد، توجه به اهمیت و متمایز بودن این مفهوم در قیاس با دیگر نظریه‌های انقلاب، و «فعلیت» آن در شرایط سیاسی متفاوت، رو به فزونی گذاشت. انقلاب منفعل، از زمان صورت‌بندی پرابهامش و غفلت نسبی از آن در خلال ۲۵ سال اول شهرت پساجنگ گرامشی، به تدریج به یکی از مهم‌ترین رشته‌های سرخ مورد استفاده در مطالعات متن‌شناسی بدل شد که راه خود را از هزارتوی **دفترهای زندان** گشود. [۴]

با این حال، انقلاب منفعل تنها برای مطالعات گرامشی یا تاریخ مارکسیسم اهمیت نیافت. این مفهوم اینک یکی از تأثیرگذارترین مفاهیمی است که از سنت‌های مختلف مارکسیستی در گستره‌ی وسیع‌تر دانش پژوهی تاریخی و معاصر نشأت می‌گیرد. این مفهوم به طرزی بارآور برای واکاوی لحظه‌های شکل‌گیری دولت و

شورش مردمی در موارد متنوعی مانند تضادهای مدرنیزاسیون دولت دوره‌ی ویلهلم [۵] آلمان، دولت استعماری (و پسااستعماری) هند، مکزیک انقلابی و پیامدهای آن، «موج صورتی» در آمریکای لاتین و پیشینیان آن (به ویژه در برزیل)، ظهور اسلام‌گرایی در ترکیه، آفریقای پساآپارتاید، انقلاب مصر و خیزش عربی به کار می‌رود. [۶] دست‌کم چهار دریافت از معنای انقلاب منفعل را می‌توان در دانش‌پژوهی متأخر شناسایی کرد. نخست، تصور می‌شود این مفهوم بیان‌گر بازصورت‌بندی مفهوم جاافتاده‌تر «انقلاب (بورژوازی) از بالا» است، که به‌مثابه‌ی فرایندی درک می‌شود که در آن نخبگان سیاسی موجود دوره‌های طغیان و دگرگونی اجتماعی را تحریک و مدیریت می‌کنند. [۷] دوم، انقلاب منفعل به‌مثابه‌ی رقیب یا مکمل دیگر نظریه‌های جامعه‌شناختی کلان تاریخی شکل‌گیری دولت، مدرنیزاسیون و استعمارزدایی تصور می‌شود. [۸] سوم، به ویژه هنگامی که از دریچه‌ی سنت ایتالیایی **ترنسفورمیسمو** بنگریم، انقلاب منفعل به‌مثابه‌ی یک استراتژی سیاسی ویژه و فن‌کشورداری، و گاهی در پیوند با نظریه‌های حکومت‌داری مفهوم‌پردازی می‌شود. [۹] چهارم، انقلاب منفعل برای ایجاد نظرگاهی مفید برای واکاوی سرشت و دگرذیسی سرمایه‌داری معاصر (خواه آن را «نئولیبرالیسم» بنامیم خواه چیز دیگر) مورد بحث قرار می‌گیرد. [۱۰]

در طی تاریخ پذیرش مفهوم انقلاب منفعل که سیاست از جنبه‌های گوناگون در آن بسیار تعیین‌کننده بوده است، این مفهوم عملاً به چیزی بدل شد که آدام مورتون آن را «مفهوم آمیخته» [portmanteau concept] [۱۱] می‌نامد، یا اگر بخواهیم به شیوه‌ی دیگری صورت‌بندی کنیم، «پیوستاری» از تفسیرهای مختلف است: درواقع مجموعه‌ای از مفاهیم که گاه ضعیف‌ترین شباهت خانوادگی را با هم دارند. [۱۲] هریک از این مفاهیم از طریق تاکید بر یک یا چند درون‌مایه (باز) ساخته شده‌اند که گرامشی تحت آن سرفصل، در یک یا چند یادداشت به بسط آن‌ها پرداخته است، تا بتواند تفسیری جامع ارائه دهند که انقلاب منفعل «واقعاً» به چه معناست یا «هسته‌ی مفهومی» آن در کجا قرار دارد. [۱۳] اکثر این خوانش‌ها، به‌رغم تفاوت در رویکرد یا نتیجه‌گیری، کمابیش در سه پیش‌فرض ضمنی تفسیری اشتراک دارند که هر کدام را می‌توان به گرایش‌های روش‌شناختی مهمی در تاریخ اندیشه‌ی معاصر مربوط ساخت:

نخست، این خوانش‌ها معتقدند که منسجم‌ترین روش برای درک مفهوم انقلاب منفعل «روایی کردن» آن است، یعنی به‌وجودآوردن یک روایت متوالی گاه‌شمارانه از «قرن طولانی نوزدهم» که به نظر می‌رسد در یادداشت‌های مختلفی از **دفترهای زندان** به شیوه‌ای غیرخطی پراکنده شده است. [۱۴] این پیش‌فرض همان چیزی است که هایدن وایت گرایش به تلقی روایت به‌مثابه نوعی «فرا-کُد» برای ایجاد معنا و انسجام توصیف می‌کند، شکلی که در آن نظم منطقی بر پدیده‌های گسسته از یک‌دیگر اعمال می‌شود. [۱۵]

دوم، فرض این خوانش‌ها بر این است که این روایت وسیله‌ای برای آشکارکردن «معنای مورد نظر» گرامشی است که هدف این خوانش، خواه به منظور بازسازی (در حوزه‌ی مطالعات متن‌شناختی) باشد، خواه به منظور کاربست تحلیلی (در حوزه‌ی مطالعات تجربی) بر مبنای یک برساخت پیشینی یا مفروض. [۱۶] این پیش‌فرض را می‌توان به تأملات کوانتین اسکینر مرتبط دانست که معتقد است برای بازسازی «معنای» هر گزاره‌ی مفروض در بافتار تاریخی آن، باید هم قصد (درونی) مؤلف را مد نظر قرار داد و هم «نیروی گفت-کنشی» [۱۷] بیان (بیرونی، «متعارف») آن را. [۱۸]

سوم، این خوانش‌ها برای این باورند که انقلاب منفعل «مفهومی» است که بیان‌گر این روایت و معنای مورد نظر است، زیرا یا مقدم بر این روایت و معنای آن است یا کامل‌کننده‌شان؛ مقدم است به این معنی که این مفهوم بیان‌گر منطق امر عامی است که بر هر تجلی خاص این اصطلاح که به‌مثابه‌ی واقعیت‌یابی یک قصد درک می‌شود حاکم است؛ کامل‌کننده‌ی آن است به این معنی که یک «چکیده‌ی» وحدت‌بخش از انواع معانی بالقوه ناسازگار در اختیارمان می‌گذارد که در روند این روایت تبیین شده‌اند. [۱۹] این پیش‌فرض را می‌توان بر اساس تأکید رای‌نهارت کوسلکت بر وحدت چندظرفیتی درک کرد که مفهوم «تاب» را از واژه‌ی محض متمایز می‌کند. [۲۰]

در مجموع، این سه پیش‌فرض تفسیری دستورالعمل‌های روشنی برای درک نقش انقلاب منفعل در **دفترهای زندان** (که به پراکندگی و غیرنظام‌مند بودن مشهور است) به‌مثابه‌ی یک روند «بازسازی» فراهم می‌کنند: بازسازی یک روایت تلویحی که به‌طور گاه‌شمارانه ارائه نشده است، بازسازی معنای مدنظر گرامشی که صراحتاً بیان نشده است، و بازسازی یک مفهوم آگاهی‌بخش که هیچ‌کجا به وضوح تعریف و تعیین نشده است. از این رو، اغلب تصور می‌شود که اهمیت مفهوم بازسازی شده‌ی انقلاب منفعل اساساً در طرح یک مفهوم متمایز از فرایند شکل‌گیری و دگرگونی (نافرجام یا شکست‌خورده‌ی) دولت مدرن، چه در ایتالیا چه به‌طور کلی، نهفته است. [۲۱] از این دیدگاه می‌توان نتایجی استراتژیک یا سیاسی استخراج کرد، نتایجی که هم توسط گرامشی و هم توسط خوانندگان بعدی او گرفته شده است؛ اما این روایت تاریخی و مفهوم تاریخی شکل‌گیری دولت است که «معنای مورد نظر» و اصلی گرامشی تلقی شده است.

من در این مقاله بر مبنای رویکرد دیگری به خوانش **دفترهای زندان**، درک دیگری از مفهوم مهم انقلاب منفعل ارائه می‌دهم. من به‌جای مفروض‌گرفتن معنایی واحد از انقلاب منفعل در سراسر متن‌های متفاوت گرامشی که بین سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۵ نوشته شده است، بر دنبال کردن گرایش‌های اخیر در حوزه‌ی دانش‌پژوهشی متن‌شناختی گرامشی تأکید می‌کنم که بر تحلیل زمان‌سپار و بافتارباور کاربرد مفهوم انقلاب منفعل در لحظه‌های خاصی از تدوین **دفترهای زندان** پافشاری می‌کنند. [۲۲] اما، برخلاف

خوانش‌هایی که تاریخ تکاملی یک «مفهوم» کم‌وبیش واحد را (براساس مدل مبتنی بر فعلیت‌یافتن یک امر بالقوه، آشکارشدن یک امر تلویحی، یا «بلوغ» یک امر پیش‌تر «جنینی») مطرح می‌کنند، من از خوانشی دفاع می‌کنم که به خاص‌بودگی و زمان‌مندی هر مورد از کاربرد توجه می‌کند، بدون آن که وحدت‌آغازین یا نهایی آن‌ها در یک مفهوم را پیش‌فرض بگیرد.

از این رو، من به‌جای تلاش برای بازسازی انقلاب منفعل به‌مثابه‌ی یک روایت تاریخی متمایز، مفهومی سیاسی، یا نظریه‌ای برای شکل‌گیری دولت، پیشنهاد می‌کنم که این مفهوم را «فرمولی کاوش‌گرایانه» تلقی کنیم. هدف من از به‌کارگیری این انگاره تأکید بر طریقی است که در آن فرمول انقلاب منفعل — به طرق متفاوت و در زمان‌های متفاوت — به‌مثابه‌ی یک چشم‌انداز سازمان‌دهنده در فرایند پژوهش مداوم گرامشی عمل می‌کند، نه گستره‌ای که بیان‌گر یک روایت، یک مفهوم، یا یک نظریه‌ی بدیع باشد. بنابراین، مقاله‌ی حاضر کم‌تر به واکاوی این موضوع می‌پردازد که تفسیر «معنایی» انقلاب منفعل به طرز قابل‌قبولی چیست، یا «مقصود» ما از انقلاب منفعل بر چه رخدادهایی دلالت می‌کند، بلکه بیشتر به نقشی می‌پردازد که این فرمول در درون آن‌چه من «معماری واژگانی» **دفترهای زندان** می‌نامم ایفا می‌کند. [۲۳] هدف من این است که خوانشی ارائه دهم که نشان دهد «روایت» **دفترهای زندان** — یعنی شکل ادبی متمایز و فرایند ترکیبی نوشته‌های زندان گرامشی — با و از طریق فرمول انقلاب منفعل «چه می‌کند».

من بر اساس این خوانش زمان‌سپار، استدلال می‌کنم که فرمول انقلاب منفعل نقشی مهم در هدایت پژوهش گرامشی در لحظه‌های تعیین‌کننده‌ی معینی بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۵ دارد، اما این کارکرد را باید در زمینه و بستر پروژه‌ی بزرگ‌تر گرامشی در زندان درک کرد. این پروژه‌ی بزرگ‌تر، در وهله‌ی نخست عبارت از تکوین یک نظریه‌ی بدیع درباره‌ی شکل‌گیری دولت مدرن نبود. بلکه پروژه‌ی بنیادی‌تر گرامشی در **دفترهای زندان** شامل پژوهشی برای رسیدن به یک استراتژی سیاسی بود که بتواند شکل «بالفعل» «انقلاب مداوم» باشد. پژوهش گرامشی درباره‌ی انقلاب منفعل، بسیار بیش‌تر از آن‌چه عموماً تصور می‌شود، در خلال شرح و تفصیل نوشته‌های موشکافانه‌ی او در مباحث جنبش بین‌المللی کمونیستی در دهه‌ی ۱۹۲۰ درباره‌ی معنای مفهوم «انقلاب مداوم» شکل گرفت. [۲۴] انقلاب منفعل به‌عنوان «معیاری» برای پژوهشی تاریخی درباره‌ی تکوین دولت مدرن در خلال قرن طولانی نوزدهم، عملاً محصول فرعی این پروژه‌ی بنیادی‌تر است؛ شرح و بسط «دقیق و مشروح» انقلاب منفعل، به نوبه‌ی خود، به شفاف‌شدن درک خاص گرامشی از «تداوم» لحظه‌ی انقلابی لازم برای مبارزه با فاشیسم کمک می‌کند. از این منظر است که می‌توان ماهیت کاوش‌گرایانه‌ی انقلاب منفعل را به‌مثابه‌ی سرشت‌نمایی چالش‌هایی درک کرد که تلاش برای بازسازی شعار «انقلاب مداوم» در شرایط سیاسی تغییریافته‌ی سال‌های بین جنگ با آن روبه‌رو بود.

در بخش نخست این مقاله به واکاوی شکل‌گیری فرمول انقلاب منفعل در اواخر ۱۹۳۰ به‌مثابه‌ی سازماندهی مجدد پژوهش‌های پیشین گرامشی می‌پردازم که به ارزیابی متمایز از اهمیت تاریخی ژاکوبینیسم، یا آنچه برداشتی از «متاژاکوبینیسم» توصیفش می‌کنم، اختصاص داشت. سپس کاربرد انقلاب منفعل توسط گرامشی را در ارتباط با تأملات او درباره‌ی انقلاب مداوم بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۳ در سه فراز به هم مرتبط که بر سه شخصیت کروچه، ماکیاولی و مارکس متمرکز بود دنبال می‌کنم. به ویژه بر اهمیت تلفیق گرامشی میان پژوهش خود درباره‌ی انقلاب منفعل با ارزیابی درحال‌تغییرش از «پیشگفتار» ۱۸۵۹ مارکس تاکید می‌کنم.

در بخش دوم، تکوین درک متمایز گرامشی از انقلاب مداوم را واکاوی می‌کنم، و نشان می‌دهم به چه روشی مفهوم انقلاب مداوم با پژوهش او درباره‌ی انقلاب منفعل در هر مرحله همراه می‌شود و آن را تعیین می‌کند. من پیشنهاد می‌کنم که برداشت گرامشی از «انقلاب در تداوم» را باید از صورت‌بندی معروف‌تر تروتسکی متمایز کرد، و آن را در ارتباط با سنت تفسیری بدیل از اندیشه‌ی مارکس و انگلس درک کرد. به ویژه می‌خواهم ارجاع تاریخی تلویحی پس‌پشت ادعای مکرر گرامشی را روشن سازم که نظریه‌پردازی و پراتیک لینن در خصوص هژمونی<sup>۱</sup> شکلی «بالفعل» و «فرارروی‌شده» از مفهوم «انقلاب در تداوم» است که از تجربه‌ی انقلاب ۱۸۴۸ نشأت گرفته است.

در نهایت، در نتیجه‌گیری، به این نکته می‌پردازم که این خوانش مسیرهای پژوهشی جدیدی را برای بحث‌های معاصر درباره‌ی انقلاب منفعل می‌گشاید. گرچه زاینده‌ی این فرمول برای مطالعات تاریخی دگرگونی دولت یا تحلیل پویای سیاسی جاری اینک شناخته شده است، لازم است به سرشت کاربست انقلاب منفعل توسط گرامشی به‌مثابه‌ی شکلی از تأمل سیاسی و استراتژیک توجه بیش‌تری شود. بر مبنای خوانش دیالکتیک بین انقلاب منفعل و انقلاب مداوم که در این مقاله بسط یافته است، اهمیت انقلاب منفعل که در زمینه‌ی تاریخی‌اش در نظر گرفته می‌شود، صرفاً یا حتی اساساً عبارت از منزلت آن به‌مثابه‌ی یک روایت، مفهوم یا نظریه‌ی توسعه‌ی دولت مدرن نیست. مهم‌تر از همه‌ی این جنبه‌ها، نقش انقلاب منفعل در روشن‌شدن درک گرامشی از «انقلاب در تداوم»، و بنابراین سهم بدیع آن در بحث‌های اصلی استراتژیک و نظریه‌ی سیاسی سنت مارکسیستی زمان اوست. از این منظر است که معنای تاریخی انقلاب منفعل و اهمیت بالقوه‌ی معاصر آن باید امروزه ارزیابی شود.

## انقلاب منفعل در دفترهای زندان

**دفترهای زندان** به یک مرجع بنیادی نظری تأثیرگذار در گستره‌ی وسیعی از دانش‌رشته‌های آکادمیک در علوم اجتماعی و انسانی تبدیل شده است. با این حال در زمان تدوین اولیه آن‌ها، اسناد «نیمه-

خصوصی» رهبر زندانی یک حزب کمونیست مخفی به شمار می‌آمد که در شرایط پیچده‌ی نظارتی با دسترسی محدود به منابع و متون علمی اولیه، و در بحبوحه‌ی دگرگونی‌های بنیادین در جنبش بین‌المللی کمونیستی خلق شده بود. دو چشم‌انداز مهم سیاسی<sup>۲۵</sup> تعیین‌کننده‌ی ماهیت چندوجهی پروژه‌ی گرامشی در دفترهای زندان بوده‌اند: از یک سو، او تلاش می‌کرد که ماهیت نیروی مقوم رژیم فاشیستی را، هم از حیث بنیان‌های تاریخی‌اش و هم از حیث کارکرد معاصرش، تحلیل کند؛ و از سوی دیگر می‌کوشید موضع انتقادی پیشین خود در قبال جنبش بین‌المللی کمونیستی را بر بستر تعمیق اختلاف با استراتژی و تاکتیک‌های رسمی بین‌الملل در مبارزه‌ی ضدفاشیستی اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ به تفصیل تشریح کند. این بستر و زمینه‌ای است که در آن گرامشی شروع به کشف سودمندی فرمول انقلاب منفعل کرد. [۲۵]

بسیاری از خوانش‌های انقلاب منفعل، ملهم از روش معمول گرامشی در «روایت‌گری» تأملات نظری‌اش، بر بازسازی روایت تاریخی قرن طولانی نوزدهم تمرکز کرده‌اند که به نظر می‌رسد به شکل پراکنده و گاه متناقض در یادداشت‌های متفاوت او ارائه شده‌اند. [۲۶] این تلقی وجود دارد که انقلاب منفعل به‌مثابه‌ی یک روایت تاریخی واجد بسط پیش‌رونده و تدریجی یک چشم‌انداز است، چرا که گرامشی واکاوی خود از ایتالیا در دوران **ریزورجیمنتو** را به اروپا در دوران اوج امپریالیسم، به شرایط جهانی معاصر خودش که به واسطه‌ی فاشیسم و «آمریکاجرای» تعریف و تعیین شده است، بسط می‌دهد. اما خوانشی که در این مقاله پیشنهاد می‌شود بر لحظه‌های مجزای به‌کارگیری انقلاب منفعل به‌مثابه‌ی یک فرمول کاوش‌گرایانه در درون **دفترهای زندان** متمرکز است. این کاربردها {ی انقلاب منفعل} «گسترش بیش از حد» یا «کش‌وقوس دادن» به یک پارادایم در اصل ملی نیستند، بلکه از طریق ارائه‌ی منسجم و «به‌هنگام» یک جهت‌گیری اساساً بین‌المللی تعریف می‌شوند که نقداً از همان آغاز پژوهش گرامشی قابل تشخیص است.

به نظر می‌رسد نخستین یادداشتی که در آن به انقلاب منفعل اشاره شده در فوریه یا مارس ۱۹۳۰ نوشته شده است. [۲۷] آن طور که گرامشی به‌طور خلاصه می‌نویسد او این مفهوم را از وینچنتسو کواکو، تاریخ‌دان انقلاب ناکام ناپلئونی ۱۷۹۹، وام گرفته است. به نظر می‌رسد نوآوری گرامشی به‌کارگیری و بسط انقلاب منفعل به فراتر از دوران ناپلئونی است تا ویژگی‌های متمایز دوران **ریزورجیمنتو** متأخر ایتالیا را واکاوی کند. [۲۸] بنابراین به نظر می‌رسد انقلاب منفعل هم از تأملات در بافتار ملی ایتالیا نشأت می‌گیرد، و هم این تأملات را سازمان می‌دهد؛ در واقع با توجه به این که این اصطلاح در نخستین بخش‌های این یادداشت طولانی درباره‌ی ریزورجیمنتو آمده است، انقلاب منفعل را می‌توان منطقاً به‌مثابه‌ی تز بنیادین این یادداشت خاص درک کرد. در واقع این «نخستین» ظهور اصطلاح انقلاب منفعل در **دفترهای زندان** افزوده‌ای است متأخر و با عطف به گذشته. [۲۹] **ریزورجیمنتو** در زمان نگارش ابتدایی این یادداشت، به جای آن که

با «انقلاب منفعل» مشخص شود خیلی ساده «انقلاب بدون انقلاب» توصیف شده است، یا آن گونه که کمی بعد در این یادداشت آمده یک «فتح سلطنتی».

نخستین یادداشت (بنا به ترتیب گاه‌شمارانه)، به تاریخ نوامبر ۱۹۳۰ که در آن گرامشی به انقلاب منفعل اشاره می‌کند، این اصطلاح را دیگر در معنایی گسترده و جهانی به کار می‌برد. [۳۰] گرامشی به جای شروع بحث از تعریف کواکو — تعریفی که بعدها از آن فاصله گرفت — از همان ابتدا نشان می‌دهد که به رغم آن که این فرمول را از کواکو وام گرفته است اما می‌خواهد معنای متمایزی به آن ببخشد.

«به نظر من مفهوم انقلاب منفعل نه تنها برای ایتالیا بلکه برای کشورهای دیگری هم که به وسیله‌ی مجموعه‌ای از اصلاحات یا جنگ‌های ملی، بدون عبور از یک انقلاب سیاسی از نوع رادیکال ژاکوبینی، دست به مدرن‌سازی دولت می‌زنند اصطلاح دقیقی است.» [۳۱]

بنابراین، در این‌جا انقلاب منفعل برای توصیف نوعی **سوندروگ** [۳۲] نه چندان استثنایی به سوی مدرنیته است که نه تنها ایتالیا بلکه دیگر دولت‌ملت‌های اروپایی که فاقد «لحظه‌ی ژاکوبینی» بودند طی کرده‌اند. مورد ایتالیا از همان آغاز به‌مثابه‌ی مورد ویژه‌ای از این تجربه‌ی تاریخی کلی تر تلقی شده است.

استفاده‌های بعدی گرامشی از فرمول انقلاب منفعل از تعیین ویژگی‌های ژانوسی و تشریح جزئیات این نظرگاه اولیه حکایت دارد. از یک سو، گرامشی به آغازگاه پژوهش خود درباره‌ی ریزورجیمنتوی ایتالیایی (در دفتر اول، بند ۴۴) باز می‌گردد و در یک یادداشت افزوده‌ی منحصربه‌فرد، و ظاهراً حاشیه‌ای، به بازنگری آن می‌پردازد که اساساً شکل‌دهنده‌ی شیوه‌ی برخورد خوانندگان بعدی او با این یادداشت است. از سوی دیگر، انقلاب منفعل به لحاظ موضوعی به‌عنوان یک ریتم «به‌هنگام» در سراسر **دفترهای زندان** به کار می‌رود که از طریق آن شکل‌های روایت تاریخی و تأملات استراتژیک پهلو به پهلو برای رسیدن به یک جایگاه برتر نظری پیش می‌روند.

### – «ژاکوبینیسم (محتوایی)» (فوریه – مارس ۱۹۳۰)

اگر به عقب برگردیم، الصاق فرمول انقلاب منفعل در آغاز بحث **ریزورجیمنتو** (در دفتر اول، بند ۴۴) تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر چگونگی تفسیر انقلاب منفعل، در این یادداشت خاص و در خود **دفترهای زندان**، و بازسازی آن در بحث‌های بعدی داشته است. یادداشت افزوده‌ی گرامشی هنگام مرور این بحث، نه تنها آن دست‌خوش‌هایی را پذیرفتنی جلوه می‌دهد که معتقدند انقلاب منفعل از سطح ملی به سطح بین‌المللی بازتاب یافته است، به این معنا که صرفاً «امتداد» و «بسط» یک دیدگاه به‌ظاهر اولیه است، [۳۳] بلکه هم‌چنین شامل بازنویسی موثر یادداشت دفتر اول، بند ۴۴ است که به نوبه‌ی خود به خوانش‌هایی اعتبار

می‌بخشد که به جای آن که این یادداشت را چکیده‌ی درک متمایز گرامشی از ژاکوبینیسم بدانند، آن را اساساً «ریشه‌ی پیدایش» انقلاب منفعل تلقی می‌کنند.

در نگارش اولیه‌ی یادداشت دفتر اول، بند ۴۴ در فوریه - مارس ۱۹۳۰، نه انقلاب منفعل، بلکه ژاکوبینیسم است که به‌عنوان دریچه‌ی اصلی خوانش ریزورجیمنتو به‌کار گرفته شده است. تاکید پیش‌نویس اولیه‌ی این یادداشت (یعنی پیش از افزوده‌های پیش از نوامبر ۱۹۳۰) به‌طور منسجم بر جریان فکری‌ای استوار است که گرامشی در سراسر دفتر اول بسط داده است، یعنی سرشت مناسبات شهر - روستا در تاریخ ایتالیا. بنابراین این یادداشت‌ها را باید به‌مثابه‌ی بازسازی پروژه‌ی پیش از زندان گرامشی در **جنبه‌هایی از مسئله‌ی جنوب** شناسایی کرد، گرچه اینک از دریچه‌ی لنز «ژاکوبنی» درک می‌شود که کل دفتر یکم را متأثر کرده است. [۳۴] یادداشت بند ۴۴ دفتر اول، با بحث درباره‌ی ریزورجیمنتو در چارچوب یک دیدگاه بین‌المللی تطبیقی آغاز می‌شود، که بر فقدان «ژاکوبینیسم» در ریزورجیمنتو تاکید دارد؛ ترجیح‌بند تکرارشونده‌ی این یادداشت عدم ظهور یک نیروی ژاکوبنی بسنده است؛ این یادداشت با تأملات مبهمی درباره‌ی شعار «ژاکوبنی» «انقلاب در تداوم» به پایان می‌رسد.

اما «ژاکوبینیسمی» که گرامشی به آن اعتبار می‌بخشد ژاکوبینیسمی نیست که اغلب به شکلی کاریکاتورگونه به‌مثابه‌ی نوعی نخبه‌گرایی به تصویر کشیده می‌شود یا به‌عنوان کودتاگرایی [۳۵] مورد لعن و نفرین است. خود گرامشی جوان از تأثیر این خوانش‌ها مصون نبود، به‌طوری که در ۱۹۱۷ قاطعانه اعلام کرد که «انقلابیون روسی ژاکوبن نیستند.» [۳۶] او خیلی زود این دیدگاه را تحت تأثیر ماتیه، که گرامشی اثر او را با عنوان **بلشویسم و ژاکوبینیسم** [Le Bolchévisme et le Jacobinisme] در سال ۱۹۲۰ برای نشریه‌ی **نظم نوین** [۳۷] ترجمه کرده بود، کنار گذاشت. [۳۸] به نظر می‌رسد پیشنهاد بدیع «ژاکوبینیسم» پیش از موعد ماکیاولی به اندازه‌ی ستایش عمیق گرامشی از سنت روسی ژاکوبینیسم، بالاتر از همه اندیشه‌ی لنین [۳۹]، و به‌طور فزاینده در سراسر **دفترهای زندان**، اهمیت داشته است. [۴۰] نتیجه‌ی این خودانتقادی موثر خوانشی بدیع از اهمیت تاریخی و فعلیت‌بخشی «ژاکوبینیسم» است. [۴۱]

ژاکوبینیسمی که مورد علاقه‌ی گرامشی بود، و از فقدان آن در **ریزورجیمنتو** ایتالیایی ابراز تأسف می‌کرد، نه «خرافه‌پرستی پرجنب‌وجوش» فضیلت انقلابی است، [۴۲] و نه پیش‌قراولی برای اقتدارگرایی‌های قرن بیستم که پیوسته در مرکز تأملات انتقادی‌تر بوده است. [۴۳] در عوض، گرامشی در خوانشی که آشکارا هم حامل نشانه‌های نظریه‌پردازی بلشویکی درباره‌ی هژمونی به معنای مناسبات سیاسی بین شهر و روستا است، و هم تاکید ماکیاولیایی بر ضرورت میلیشیای «ملی»، در وهله‌ی نخست بر ژاکوبن‌ها به‌مثابه‌ی کسانی که «قویاً برای تضمین پیوند میان شهر و روستا می‌جنگیدند» متمرکز می‌شود. [۴۴] از این

رو دستاورد اصلی ژاکوبنی، با تأکیدی که در دانش پژوهشی تاریخی به ندرت شاهد آن هستیم، [۴۵] نه فقط از حیث ایجاد وحدت ملی، بلکه از حیث مکانیسم ویژه‌ی تحقق آن، یعنی بسیج دهقانان تحت رهبری جنبش سیاسی شهری مسلط، به تصویر کشیده می‌شود. [۴۶]

اما گرامشی هم‌چنین محدودیت‌های تاریخی ژاکوبنیسم را برجسته کرده است. در همان اوایل ۱۹۳۰ او استدلال می‌کند که:

«رشد ژاکوبنیسم (محتوایی) [در فرانسه در اوایل قرن نوزدهم] کمال صوری‌اش را در رژیم پارلمانی یافت که در دوره‌ی بزرگ‌ترین و فور انرژی‌های «خصوصی» در جامعه، هژمونی طبقه‌ی شهری را بر کل جمعیت در شکل هگلی حکومت با توافق سازمان‌یافته‌ی دائمی به‌وجود آورد [...]». «حد و مرزی» که ژاکوبن‌ها با قانون شاپلیه (یا بیشینه) با آن مواجه شده بودند از سر راه برداشته شد و از طریق فرایندی پیچیده، تئوریک - عملی (حقوقی - سیاسی - اقتصادی) شل شد [allargato]، فرایندی که به مدد توافق سیاسی به‌دست آمد (هژمونی حفظ شد)، و پایه‌ی اقتصادی از طریق رشد صنعتی و تجاری تا عصر امپریالیسم و جنگ جهانی بسط یافت و تقویت شد. [۴۷]

بنابراین گرامشی آن‌چه را که به‌مثابه‌ی «واقعاً موجود»، یا به زبان خود او، «ژاکوبنیسم تاریخی» توصیف می‌شود پدیده‌ای متناقض می‌داند. [۴۸] از یک سو، سرشت طبقاتی محدود جنبش ژاکوبنی در خلال انقلاب فرانسه به خوبی آشکار شده بود، چرا که قانون شاپلیه در ۱۹۱۷ (گرامشی تحت تأثیر ماتیه بعدها در حاشیه اضافه کرد: «یا بیشینه») نشان داد که ژاکوبن‌های بورژوا، از طریق تلاش برای محدود ساختن شکل‌های سازماندهی و فعالیت سیاسی مستقل‌شان، به متحدان پیشین خود در میان طبقات مردمی روی آوردند. از سوی دیگر، سیر تکامل متناقض و مردد رژیم‌های پارلمانی بورژوایی از اوایل قرن نوزدهم به بعد و از جوامع مدنی مکمل آن‌ها فراروی کرد [superato] و ادعاهای ژاکوبنیسم برای وحدت ملی - مردمی را به «شکل صوری تکمیل کرد».

به نظر می‌رسد استدلال گرامشی در این‌جا میان «ژاکوبنیسم تاریخی» و آنچه آندره تسیل به طرز مفیدی «متاژاکوبنیسم» می‌خواند تمایز قائل است. [۴۹] **دفترهای زندان** دگرذیسی متناقض ژاکوبنیسم تاریخی را از چالش رادیکال با وضع موجود به یکی از حامیان اولیه‌ی وضع موجود واکاوی می‌کند، اما «متاژاکوبنیسم» به تلاش گرامشی برای تشخیص روش‌هایی که «روح» خاص ژاکوبنیسم به‌واسطه‌ی تاریخ سیاسی پسین فراروی می‌کند - یعنی هم لغو و هم ابقا می‌شود - ارجاع می‌دهد. بنابراین یادداشت دفتر اول، بند ۴۴ موفق می‌شود به «حد و مرزهای» ژاکوبن‌ها که در ۱۸۴۸ بار دیگر به شکل «شبحی» تهدیدکننده پدیدار شده بود توجه کند: «در آلمان، انقلاب ۱۸۴۸ به سبب فقدان تمرکز بورژوایی شکست

می‌خورد (نوع ژاکوبینی شعار را مارکس در خلال انقلاب ۱۸۴۸ آلمان فراهم کرد: «انقلاب مداوم»).» [۵۰] متاژاکوبینیسم در نتیجه‌گیری این یادداشت بیش‌تر آشکار می‌شود. گرامشی استدلال می‌کند که بلشویک‌ها اگرچه شعار ژاکوبینی مارکس را استفاده نکردند، اما «آن را در شکل تاریخی انضمامی و زنده‌اش، مطابق با زمان و مکان به کار بردند، به‌مثابه‌ی چیزی که از تمام خلل و فرج جامعه‌ای که باید دگرگون شود هم‌چون اتحاد دو طبقه با هژمونی طبقه‌ی شهری بیرون زده بود.» [۵۱]

از این رو، نخستین دفتر گرامشی و یادداشت مبسوط دفتر اول، بند ۴۴ در اصل به بررسی نقاط قدرت و ضعف سنت ژاکوبینی اختصاص دارد، و در چارچوب یک نقد درون‌ماندگار، نقاط قوت را در برابر نقاط ضعف قرار می‌دهد. انقلاب منفعل هنگامی که به‌طور متناوب در دفترهای بعدی به کار می‌رود، عملاً در معنای سازمانیابی این «حد و مرز» و «تکمیل صوری» ژاکوبینیسم تاریخی درک می‌شود، که حضوری شیخ‌وار دارد که نشان‌گر غیبت «متاژاکوبینیسم» است.

### - دیالکتیک نظروزرانه‌ی کروچه و «غیاب ابتکار مردمی» (ژانویه - می ۱۹۳۲)

اگر جلوتر برویم می‌بینیم که انقلاب منفعل در دفترهای بعدی با ریتمی «به‌هنگام» به کار گرفته شده است، ریتمی با دوره‌های تأملات فشرده درباره‌ی اهمیت احتمالی این مفهوم و در پی آن لحظه‌های بی‌اعتنایی کامل یا نسبی در خصوص آن. اما این ریتم به این معنا، به موقع است که تأملات گرامشی درباره‌ی اهمیت احتمالی انقلاب منفعل به‌طور مستمر به واسطه‌ی بازگشت به درون‌مایه‌ی انقلاب مداوم، به‌مثابه‌ی نقطه‌ی مقابل دیالکتیکی انقلاب منفعل، «به‌هنگام شده است»، سه مرحله از این سیرتحوّل را می‌توان از هم متمایز کرد، که هر کدام بر مبنای درگیری گرامشی با یکی از بحث‌های اصلی‌اش در **دفترهای زندان** متعین می‌شوند.

اما پیش از آغاز این سیر تحوّل، فرمول انقلاب منفعل یک سال پس از اولین به‌کارگیری این فرمول عملاً از فرهنگ لغات گرامشی ناپدید می‌شود. در خلال ۱۹۳۱ انرژی گرامشی صرف بسط جزئیات دیدگاه‌های فلسفی‌ای شد که بعدها به فرمول‌بندی بدیع مارکسیسم با عنوان «فلسفه‌ی پراکسیس» انجامید. تنها در اوایل ۱۹۳۲ بود که این پژوهش‌های فلسفی ترجمانی تاریخ‌نگارانه یافت که در آن دلالت‌های انقلاب منفعل در بدو امر مورد بررسی قرار گرفت. مرحله‌ی نخست این سیر تکاملی در سایه‌ی نقد گرامشی از کروچه، و به ویژه در سایه‌ی رابطه‌ی کروچه با میراث ریزورجیمنتو، طی شد. در این مرحله بود که گرامشی خطوط کلی بسیاری از درون‌مایه‌ها، بحث‌ها و فرمول‌بندی‌هایی را که اکنون به‌طور گسترده به‌مثابه‌ی «عناصر مولفه‌ی اصلی» مفهوم انقلاب منفعل شناخته می‌شود مشخص ساخت. [۵۲] بنابراین در ژانویه و فوریه ۱۹۳۲، در دفتر هشتم، گرامشی انقلاب منفعل را در معنای فرمول «انقلاب - ترمیم» (که از

ادگار کینه وام گرفته است) و در مفهوم «بازسازی‌های مترقی» توضیح می‌دهد. در همین یادداشت، گرامشی توضیح معروف خود از خصوصیات انقلاب منفعل به‌مثابه‌ی «غیاب ابتکار مردمی» را ارائه می‌دهد، که بر محقق‌شدن نسبی {و نه کامل} و لاجرم کژدیسی مطالبات مردمی استوار است. [۵۳] یادداشت دیگری در این بازه وجود دارد که انقلاب منفعل را با سنت «تحول‌گرایی» [transformism] در دولت پساریزورجیمنتوی ایتالیا مقایسه می‌کند، اما گرامشی بلافاصله، در نقدی دقیق به محدودیت‌های تاریخ‌گرایی کروچه، به بررسی فرمول «محافظه‌کاری - ابتکار» می‌پردازد. [۵۴] گرامشی در همین دوره علاقه‌ی خود به سنت «انقلاب مداوم» را ادامه می‌دهد، و «فراروی» آن را به‌مثابه‌ی «هژمونی» تعریف می‌کند که همانا «جنگ موضعی» است. [۵۵]

انقلاب منفعل در سراسر {یادداشت‌های} آوریل و مه ۱۹۳۲ برجسته است، گرچه توجه گرامشی اینک با نیروی بیش‌تری به درون‌مایه‌های معاصر تغییر جهت داده است. در این زمان، سبک و سیاق‌های مختلفی را در به‌کارگیری این فرمول می‌توان تشخیص داد؛ در حالی‌که پیش‌تر این فرمول کاربردی تفسیری در تحلیل تاریخی داشت، اما اینک به نظر می‌رسد به‌مثابه‌ی توصیفی برای استراتژی یا فن سیاسی به‌کار می‌رود. گرامشی می‌پرسد که آیا فاشیسم ممکن است «شکلی از "انقلاب منفعل" مختص قرن بیستم باشد، درست همان‌طور که لیبرالیسم شکلی از "انقلاب منفعل" مختص قرن نوزدهم بود؟» [۵۶] او تصریح می‌کند که به این پرسش می‌توان به شکل پاسخ مثبت داد:

«انقلاب منفعل مبتنی است بر واقعیت تحول «اصلاح‌طلبانه‌ی» ساختار اقتصادی از اقتصادی فردگرایانه به اقتصادی مبتنی بر برنامه‌ریزی (اقتصاد مدیریت‌شده) [ *economia secondo un piano* ] و ظهور یک «اقتصاد بینابینی»، یعنی اقتصادی مابین اقتصاد فردگرایانه‌ی ناب و *(economia diretta)* و ظهور یک «اقتصاد بینابینی» شده در معنای دقیقه کلمه، که گذار به شکل‌های سیاسی و فرهنگی پیشرفته‌تر را بدون تحولات ویرانگر نابودکننده و رادیکال ممکن می‌سازد. «کورپراتیویسم» [۵۷] با توسعه‌ی خود می‌تواند این نظام اقتصادی بینابینی با خصیصه‌ی «منفعل» باشد یا بشود.» [۵۸]

گرامشی در ادامه استدلال می‌کند که این مفهوم (یعنی درک انقلاب منفعل به‌مثابه‌ی کورپراتیویسم، نه به‌مثابه‌ی انقلاب منفعل فی‌نفسه) «می‌تواند با آنچه در سیاست، در تقابل با جنگ متحرک، «جنگ موضعی» خوانده می‌شود در ارتباط باشد.»

اما هسته‌ی پژوهش گرامشی در آوریل - می ۱۹۳۲ را در چکیده‌ی مقدماتی او در بخش نخست دفتر دهم می‌توان یافت. این چکیده خطوط اصلی درون‌مایه‌هایی را که در ماه‌های بعد و سال بعد آشکار شدند به روشی ترکیبی مشخص و برجسته می‌کند. گرامشی فرایندی را مورد توجه قرار می‌دهد که از طریق آن

فرمول کواکو از تأملات تاریخی به «فرمولی برای "عمل"» تبدیل می‌شود، یک «دیالکتیک تاریخی "نظرورزانه"» که با پرودون قابل مقایسه است، «دیالکتیک "روشنفکرانی" که خود را تجسد ترها و آنتی‌ترها در نتیجه پدیدآوردگان سنتز می‌دانند.» [۵۹] گرامشی درست با همین میزان از تاکید این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ایتالیا ممکن است همان رابطه‌ای را با اتحاد جماهیر شوروی داشته باشد که آلمان دوران کانت و هگل با فرانسه‌ی روبسپیری و ناپلئونی داشت؟ [۶۰] انقلاب منفعل در این مرحله خصیصه‌ی تأملات نظرورزانه درباره‌ی تاریخ و فرای آن را به‌خود می‌گیرد، یک شکل کنشگر از خنثی‌سازی که گرامشی معتقد است در استراتژی تاریخ‌شناسانه‌ی کروچه برای آغاز تاریخ خود از اروپا و ایتالیا پس از واقعه تاثیرگذار است. [۶۱]

گرامشی در همین ماه‌ها هم‌زمان به بررسی خود درباره‌ی انقلاب مداوم ادامه می‌دهد و بار دیگر استدلال می‌کند که انقلاب مداوم در انگاره‌ی هژمونی فعلیت می‌یابد. [۶۲] این درون‌مایه‌ای است که او در مجموعه‌ای از پنج یادداشت فشرده که در نیمه‌ی دوم ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ نوشته و بازنگری کرده‌است، در دفتر «ویژه»ی سیزدهم که به ماکیاولی و شهریار مدرن اختصاص دارد، با عمق تاریخی بیش‌تری به آن‌ها می‌پردازد. [۶۳] این نکته حائز اهمیت است که در این دوران (اواخر ۱۹۳۲ و اوایل ۱۹۳۳) پژوهش گرامشی درباره‌ی انقلاب منفعل عملاً متوقف می‌شود، زیرا انقلاب مداوم که از دریچه‌ی ماکیاولی به آن نگریسته می‌شود، به مرکز توجه او تبدیل می‌شود.

## - از ماکیاولی تا مارکس: «پیامد انتقادی ضروری» «پیشگفتار» ۱۸۵۹ (مارس تا ژوئیه ۱۹۳۳)

بنابراین شاید اتفاقی نیست که در مجموعه یادداشت‌هایی که همگی زیر عنوان «ماکیاولی» آمده‌اند، یعنی یادداشت‌هایی که بین مارس و مه ۱۹۳۳ نوشته شده‌اند، گرامشی بار دیگر به بررسی «حد و مرزهای» انقلاب منفعل، به‌مثابه‌ی یک روند تاریخی و یک مفهومی نظری، باز می‌گردد. [۶۴] از این نظر سرفصل «ماکیاولی» هم به‌عنوان نقطه‌ی تلاقی خطوط پژوهش درباره‌ی انقلاب منفعل و انقلاب مداوم عمل می‌کند، و هم به‌مثابه‌ی لحظه‌ی گذار بین آن‌ها. گرامشی در مارس - آوریل ۱۹۳۳، مفهوم جنگ موضعی را که پیش‌تر ترسیم کرده بود دوباره بازبینی می‌کند. او می‌پرسد، آیا ممکن است که «هماندی کاملی بین جنگ موضعی و انقلاب منفعل وجود داشته باشد؟ یا دست‌کم آیا یک دوره‌ی کامل تاریخی وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد که در آن این دو مفهوم یکی شوند، تا زمانی که جنگ موضعی به جنگ متحرک بدل شود؟» [۶۵] گرامشی در این‌جا فرضیه‌های خود در ارتباط با توسعه‌ی ریزورجیمنتو ایتالیایی را مورد بررسی قرار می‌دهد که در آن «جرح و تعدیل‌های ملکولی ... به تدریج ترکیب نیروها را تعدیل می‌کند و

تغییر می‌دهد و بنابراین به ماتریسی از جرح و تعدیل‌های جدید تبدیل می‌شود.» [۶۶] اما خیلی زود پس از آن در آوریل - مه ۱۹۳۳، پیوند ماکیاولی، انقلاب منفعل و تأملات بدیع مارکس در «پیشگفتار» ۱۸۵۹ به رویکردی جدید برای این مسئله می‌انجامد. انقلاب منفعل دیگر صرفاً در معنای تاریخ‌نگارانه در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه در عوض به‌عنوان روشی برای اندیشیدن به شکل‌های ممکن بودن (یا نبودن) کنش سیاسی در شرایط معاصر گرامشی مد نظر قرار می‌گیرد.

گرامشی فرازهایی از «پیشگفتار» ۱۸۵۹ مارکس را احتمالاً در مه ۱۹۳۰ ترجمه کرده بود. [۶۷] او در طول تکوین **دفترهای زندان**، به‌طور مرتب برخی از زیاترین فرمول‌بندی‌های «پیشگفتار» را یادآوری می‌کند، و به آن‌ها تقریباً به‌مثابه‌ی اصول موضوعه برای پژوهش درباره‌ی تاریخ سیاسی قرن نوزدهم و نیز درباره‌ی انسجام درونی برداشت ماتریالیستی از تاریخ می‌پردازد. [۶۸] هر دوی این خطوط پژوهشی در بهار و تابستان ۱۹۳۳ ادامه یافتند، اما یا یک تفاوت تعیین‌کننده: اینک گرامشی به جایگاه اصل موضوعی «پیشگفتار» علاقه‌ی کم‌تری نشان می‌دهد و بیشتر به نتایجی علاقه‌مند است که می‌توان از آن استخراج کرد. او استدلال می‌کند که «مفهوم انقلاب منفعل را می‌بایست با دقت زیاد از دو اصل موضوعه علوم سیاسی استنباط کرد،» یعنی:

- ۱- این اصل که هیچ صورت‌بندی اجتماعی‌ای از بین نمی‌رود، تا زمانی که نیروهای تولیدی‌ای که در چارچوب آن تکامل پیدا می‌کنند، همچنان جایی برای حرکت پیش‌رونده‌ی بیش‌تر داشته باشند؛
- ۲- این اصل که جامعه وظایفی را برای خود تعیین نمی‌کند مگر آن‌که شرایط لازم برای حل و فصل شدن آن‌ها از قبل مهیا شده باشد. [۶۹]

همان‌طور که او بلافاصله در همین یادداشت تصریح می‌کند، مفهوم انقلاب منفعل را تنها در صورتی می‌توان از این اصول «استنباط کرد» که ابتدا از این اصول «هرگونه رد و اثر مکانیکی‌گرایی و فاشیسم را بزدااییم». از این رو فرمول‌بندی کواکو «به‌طور کامل جرح و تعدیل و غنی شده است»، نه به‌مثابه‌ی «برنامه»، آن‌طور که گرامشی بعدتر در یادداشتی به تاریخ ژوئیه ۱۹۳۳ روشن می‌کند، بلکه به‌مثابه‌ی «معیاری برای تفسیر» در غیاب دیگر عناصر دخیل فعال. این کاربرد انقلاب منفعل می‌تواند معنایی سیاسی داشته باشد، مشروط به اینکه صرفاً آن را «آنتی‌تزی قوی فرض کنیم، یا در صورت لزوم مسلم بپنداریم،» که به صورت مستقل یا آشتی‌ناپذیر همه‌ی نیروهای خود را به حرکت وا می‌دارد. [۷۰]

بنابراین می‌توان دید که تأملات گرامشی درباره‌ی انقلاب منفعل در بهار و تابستان ۱۹۳۳ قاطعانه به نقطه‌ی عطفی اراده‌گرایانه می‌رسد. به نظر می‌رسد در تقابل با گرایش به جبرگرایی ابژکتیوی که در «پیشگفتار» ۱۸۵۹ تجسد یافته است، به همان میزان به‌طور بالقوه برداشت «تقدیرگرایانه»ی انقلاب

منفعل برجسته می‌شود، تا به طرز متناقضی الویت و برتری نیروی سوژکتیو را تأیید کند. اما این خوانش، تحول مهمی را که گرامشی در تابستان ۱۹۳۳، در نتیجه‌گیری دفتر پانزدهم، بند ۶۲، در پیش‌گرفت نادیده می‌گیرد. در آن‌جا او دیگر انقلاب منفعل را از اصول موضوعه‌ی «پیشگفتار» ۱۸۵۹ استنباط نمی‌کند، بلکه در عوض انقلاب منفعل را به‌مثابه‌ی «پیامد انتقادی ضروری»، یا به‌مثابه‌ی نتیجه‌ای که از پیش‌فرض‌های آن در شکل جرح و تعدیل انتقادی حاصل می‌شود، بازتعریف می‌کند. [۷۱] این تمرکز به نوبه‌ی خود به چیزی باز می‌گردد که گرامشی آن را پیش‌تر در اکتبر ۱۹۳۰، پیش از پژوهش درباره‌ی انقلاب منفعل، «وساطت دیالکتیکی» دو اصل بنیادین از متن ۱۸۵۹ توصیف کرده بود: یعنی مفهوم «انقلاب مداوم». [۷۲]

### انقلاب مداوم در دفترهای زندان

امروزه مفهوم انقلاب مداوم اغلب همیشه تداعی‌کننده‌ی موضعی است که تروتسکی از ۱۹۰۵ به بعد مطرح کرد، یعنی دگرگونی این مواضع در بحث‌های دهه‌ی ۱۹۲۰ در مخالفت با نظریه‌ی «سوسیالیسم در یک کشور»، و بسط این نظرات در طی دهه‌ی ۱۹۳۰ در ارتباط با نظریه‌ی توسعه‌ی ناموزن و مرکب تروتسکی. [۷۳] برای این سنت نظری، انقلاب مداوم در درجه‌ی نخست نشان‌دهنده‌ی تداوم فرایند انقلابی، و نقد عمیق انگاره‌ی مرحله‌گرایی [۷۴] زمانی است. گرامشی در **دفترهای زندان** هر دوی این برداشت‌ها از انقلاب مداوم، هم برداشت تروتسکی و هم برداشت خود را، به‌نحو متمایزی نقد کرده است. اما او در عین حال، در مجموعه یادداشت‌هایی که برای بسیاری از خوانندگان متناقض و مبهم، و گاه گیج‌کننده و اشتباه، به نظر می‌آیند، به انقلاب مداوم به‌مثابه‌ی بنیانی برای نظریه‌ی هژمونی اعتبار می‌بخشد. [۷۵]

بحث‌های انتقادی درباره‌ی این تناقض‌های ظاهری اغلب بر توضیح این امر تمرکز کرده‌اند که چگونه ارزیابی کلی گرامشی از تروتسکی به واسطه‌ی مجموعه‌ای از نسبت‌دادن‌های اشتباه و خلط مباحث دچار لطمه شده است. [۷۶] شکی نیست که برخورد اغلب تحقیرآمیز گرامشی با تروتسکی در **دفترهای زندان** ناپیوستگی چشم‌گیری با ستایش انتقادی پیشین او از نقاط قوت و ضعف تروتسکی، به ویژه بلافاصله پس از اقامت موقت او در روسیه در ۱۹۲۲-۱۹۲۳، دارد. [۷۷] به نظر می‌رسد گرامشی قویاً تحت تأثیر شرایط عمومی به‌اصطلاح «بحث کلامی» ای بود که از اواخر ۱۹۲۴ (در پی انتشار **درس‌های اکتبر** تروتسکی) آغاز شده بود، و احتمالاً به‌ویژه تحت تأثیر آثار متمایز بوخارین در این باره بود. [۷۸] هم‌چنین به نظر می‌رسد در بیش از یک مورد در طول دهه‌ی ۱۹۲۰ گرامشی این خطر را پذیرفت که مواضع و جهت‌گیری‌های **بوردیگا** را به تروتسکی منتسب کند. [۷۹] چنین رویکردی، از طریق واکاوی این تعیین‌های دقیق زمینه‌ای و جدلی، می‌کوشد راهی برای بازنگری اساسی‌تر قرابت‌های بالقوه میان اندیشه‌ی گرامشی و تروتسکی، از جمله از منظر نظریه‌های این دو درباره‌ی انقلاب مداوم، بگشاید. [۸۰]

با این حال آن چه این رویکرد پنهان می‌کند این است که انتقادهای گرامشی از درک تروتسکی از انقلاب مداوم، خواه مشروع و خواه از جنبه‌ی جدلی تحریف‌شده، با درک متمایزی از معنای انقلاب مداوم با فرمول‌بندی ارائه‌شده توسط مارکس و انگلس در اواخر دهه ۱۸۴۰ همراه است. روشن‌ساختن این معنا در واقع دغدغه‌ی اصلی گرامشی بود، و نقد او از تروتسکی عمدتاً تابعی از این دغدغه بود. آن چه برای اهداف مطالعه‌ی حاضر از اهمیت بیش‌تری برخوردار است توجه به ماهیت درک متمایز گرامشی از انقلاب مداوم، پذیرفتنی بودن ادعای پیروی او از میراث شعار مارکس و انگلس، و رابطه‌ی دیالکتیکی آن با کاربرد انقلاب منفعل در سراسر **دفترهای زندان** است، و نه دفاع از تروتسکی در برابر نقدهای گرامشی یا تمرکز بر دلایل احتمالی تحریف‌های جدلی این نقدها.

### – «اتحاد دو طبقه با هژمونی طبقه شهری» (فوریه تا مارس ۱۹۳۰)

همان‌طور که پیش‌تر تاکید کردم، نخستین یادداشتی از **دفترهای زندان** که گرامشی در آن درباره‌ی مفهوم هژمونی به بحث می‌پردازد، و بعدها به آن مفهوم انقلاب منفعل را اضافه می‌کند، با بحثی درباره‌ی انقلاب مداوم و نقد آن چه از نظر گرامشی نسخه‌ی تروتسکی [برونشتاین] از انقلاب مداوم است، به پایان می‌رسد. او در فوریه-مارس ۱۹۳۰ استدلال می‌کند:

«در زمینه‌ی شعار «ژاکوبینی» که مارکس در آلمان ۱۸۴۸-۱۸۴۹ مطرح کرد، باید سرنوشت پیچیده‌ی آن بررسی شود. این شعار که به‌دست گروه پارووس-برونشتاین [«برونشتاین» (Bronstein)] اسم مستعار تروتسکی است. –م] تجدید حیات یافت، نظام‌مند شد و شرح و بسط یافت و جنبه‌ی عقلانی پیدا کرد، در ۱۹۰۵ و پس از آن بی‌اثر و ناکارآمد شد: آموزه‌ای بود انتزاعی که به آزمایشگاه علمی تعلق داشت. اما گرایشی که با آن در این شکل عقلانی مخالفت کرد، بدون آن که «عمداً» از آن استفاده کند، درواقع آن را در شکل تاریخی، انضمامی و زنده‌اش، مطابق با زمان و مکان، به‌کار برد. به‌مثابه‌ی چیزی که از تمام خلل و فرج جامعه‌ای که باید دگرگون می‌شد، هم‌چون اتحاد دو طبقه با هژمونی طبقه‌ی شهری، بیرون زده بود.

در یک مورد خلق و خوی ژاکوبینی بدون محتوای سیاسی مناسب که مصداق آن کریسپی بود؛ در دومین مورد، خلق‌و‌خو و محتوای ژاکوبینی هم‌گام با مناسبات تاریخی جدید به‌جای وفاداربودن به برچسب عقلانی‌اش.» [۸۱]

در این فراز، گرامشی درک تروتسکی از ارجاع مارکس و انگلس به انقلاب مداوم در زمینه‌ی تاریخی آن در دهه‌ی ۱۸۴۰ را زیر سوال می‌برد، و معتقد است که فقط در صورت درک کامل این مفهوم امکان «فعلیت‌یافتن» منسجم این شعار آنان وجود خواهد داشت. حتی مهم‌تر از آن، گرامشی تفسیری از این شعار ارائه می‌دهد که نمی‌توان به سادگی آن را با استعاره‌های زمانی‌ای تطبیق داد که مفهوم انقلاب مداوم

معمولاً از طریق آن‌ها مفهوم‌پردازی می‌شود. گرامشی به‌جای استفاده از معادل‌های استعاری زمانی هم‌چون تکوین «بی‌وقفه»، «فشرده»، «در هم فرو رفته» یا «پیوسته» [۸۲]، معتقد است که «تداوم» جنبش انقلابی را باید با واژگان نظری کاملاً متفاوتی درک کرد: هم از حیث پدیداری، یا تحقق یک بُعد نهفته‌ی پیشین («چیزی که از تمامی خلل و فرج جامعه‌ای که باید دگرگون می‌شد بیرون زد»)، و هم از حیث (باز) مفصل‌بندی، یا دگرگونی منطقی‌ای که عناصر آن از پیش موجود بود («اتحاد دو طبقه با هژمونی طبقه‌ی شهری»). جالب‌تر از همه آن‌که گرامشی مدعی است که این‌ها جنبه‌هایی هستند که «شکل تاریخی، انضمامی و زنده»ی انقلاب مداوم را تشکیل می‌دهند، تقریباً گویی این تفسیری است بدیهی از شعار «ژاکوبینی» مارکس در اواخر دهه‌ی ۱۸۴۰.

### – ضمیمه: «انقلاب مداوم» از نظر مارکس و انگلس (۱۸۴۸–۱۸۵۰)

این‌جا به نظر می‌رسد گرامشی به درکی سنتی از نقش انقلاب مداوم در اندیشه‌ی مارکس و انگلس استناد می‌کند که متمایز از تاکید زمانی این مفهوم است که در خلال بحث‌های سوسیال دموکراسی روسی در اوایل قرن بیستم به‌وجود آمد و از آن زمان تاکنون پارادایم تفسیری مسلط در رابطه با انقلاب مداوم را شکل داده است. [۸۳] هم‌چنین این رویکرد در رابطه با استفاده‌ی خاص مارکس و انگلس از این فرمول (و اشکال متنوع آن) گرایش دارد که معنایی یک‌ریخت از انقلاب مداوم را به منزله‌ی یک فرایند انقلابی بی‌وقفه و پیوسته، چه قبل از ۱۸۴۸ و چه پس از آن، پیش‌فرض بگیرد. [۸۴] آن‌چه این دیدگاه کم‌اهمیت جلوه می‌دهد چندظرفیتی بودن این فرمول در متن‌های مارکس در سراسر دهه‌ی ۱۸۴۰، و به ویژه در پی شکست نیروهای انقلابی در ۱۸۴۸–۱۸۴۹ است، «انقلاب مداوم» در نوشته‌های آنان اغلب در معنایی منفی، به‌مثابه‌ی نقدی بر محدودیت‌های زمانی «سیاست‌گرایی» بورژوایی، به‌کار می‌رود. [۸۵]

با این حال، در ۱۸۵۰، مارکس و انگلس در «خطابه‌ی ماه مارس کمیته‌ی مرکزی به اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» دیدگاهی را تشریح می‌کنند که در هسته‌ی خود به شدت نهادی است [۸۶] آن‌ها به‌جای بسط درون‌مایه‌ی **مانیفست کمونیست** مبنی بر انقلابی‌کردن مداوم شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، آن‌گونه که اغلب تصور می‌شود، «انقلاب در تداوم» [die Revolution in Permanenz] را در معنایی به‌کار می‌برند که عملاً، به واسطه‌ی استفاده از شعار (و احتمالاً برنامه‌ی) رقیب سابق‌شان، کنشی خودانتقادی به حساب می‌آید. زیرا این آندریاس گوتشالک، رقیب و مخالف مارکس در جنبش کارگری کُلن بود که پیش‌تر این شعار را — از قضا در متنی که در آن گوتشالک مارکس را به سبب فقدان تعهد واقعی انقلابی و عدم نقد رادیکال بسنده از دموکراسی (بورژوایی) نکوهش کرده بود — پیشنهاد داده بود. [۸۷] به این معنا، در «انقلاب مداوم» مفهوم «تداوم» به‌مثابه‌ی «خودتعیینی» [self-determination] به‌کار رفته است، مفهومی که به ویژه در روند انقلاب فرانسه در دهه‌ی ۱۷۹۰ وجود داشت و هم‌چنان در فرهنگ واژگان فنی

حقوقی-قانون اساسی، اگر نه در انگلیسی دست کم در برخی از زبان‌های اروپای غربی، وجود دارد. [۸۸] در روند انقلاب فرانسه، از سوگند **زمین تنیس** در ۱۷۸۹ در رد انحلال مجمع **طبقه‌ی سوم**، تا اعلام **مجامع منطقه‌ای پاریسی‌ها**، به ویژه در ۱۷۹۳، که آن‌ها هم‌چنان در وضعیت «تداوم» [en permanence] قرار داشتند، این عبارت برای نشان دادن گرایش به باقی‌ماندن به‌عنوان یک بدنه‌ی عمومی فعال سیاسی و فروکاسته نشدن به یک وضعیت شهروندی «منفعل» به کار می‌رفت. [۸۹] نوآوری مارکس و انگس در مارس ۱۸۵۰ در خصوص «تداوم» در انقلاب، که در پرتو این سنت و در بافتار بحث‌های فرقه‌گرایانه‌ی شکست نیروهای انقلابی درک می‌شد، نه به یک فرایند موقتاً بی‌وقفه، بلکه به خودمختاری بالقوه‌ی سازمانی و خودسازی جنبش کارگران به‌مثابه‌ی نیرویی آشکارا سیاسی (و نه صرفاً اجتماعی) اشاره دارد. بنابراین استفاده از «انقلاب مداوم» می‌تواند به «خودمختاری سیاسی و نهادی جنبش طبقه‌ی کارگر» ترجمه شود.

تحت این شرایط بود که بعدها لنین، در ۱۹۰۵، «خطابه»ی مارس ۱۸۵۰ را درک می‌کرد. لنین در پاسخ به استناد صریح پلخانف به طرح‌واره‌ی «مرحله‌گرا»، به طرز شگفت‌انگیزی، از اصطلاحات زمانی مشابه در استدلالش استفاده نمی‌کند. در عوض، او اظهار داشت که «ایده مارکس [در «خطابه»] شامل موارد زیر است:

«ما، سوسیال دمکرات‌های آلمانی ۱۸۵۰، سازمان‌نیافته هستیم، در دوره‌ی اول انقلاب شکست خوردیم و کاملاً توسط بورژوازی به دام افتادیم؛ ما باید به‌طور مستقل — مطلقاً و تحت هر شرایطی به‌طور مستقل — سازماندهی کنیم...» [۹۰]

در نهایت همین تاکید بر سازماندهی سیاسی مستقل بود که بعدها گرامشی استدلال کرد که پس از ۱۸۴۸ و حتی در شکل‌های شدیدتری پس از ۱۸۷۰، در نظریه و عمل هژمونی فراروی کرده بود. زیرا ظرفیت جنبش طبقه‌ی کارگر برای به دست گرفتن رهبری (یعنی هژمونی) دیگر اقشار اجتماعی (و مهم‌تر از همه دهقانان) دستاوردهای پیشین استقلال سیاسی و سازمانی طبقه‌ی کارگر را پیش‌فرض می‌گیرد. دقیقاً از این منظر است که گرامشی استدلال می‌کند که سیاست هژمونیک که بلشویک‌ها پیش، و مهم‌تر از آن، پس از انقلاب ۱۹۱۷ در پی‌اش بودند را می‌توان به‌مثابه‌ی «فعالیت‌یابی» شعار «انقلاب مداوم» درک کرد.

### — «وساطت دیالکتیکی» (اکتبر ۱۹۳۰)

برداشت گرامشی از «فعالیت‌یابی» انقلاب مداوم، پس از اولین پدیداری این مفهوم در اوایل ۱۹۳۰، در تمامی **دفترهای زندان** حضور دارد و تاملات او درباره‌ی انقلاب منفعل را «قطع می‌کند» یا با وقفه روبه‌رو می‌سازد. یک لحظه‌ی مهم اولیه در این فرایند تکوین در نخستین مجموعه یادداشت‌های گرامشی

درباره‌ی فلسفه در اواخر ۱۹۳۰ در دفتر چهارم رخ می‌دهد، آن‌جا که او انقلاب مداوم را «وساطت دیالکتیکی» دو اصل بنیادین مارکس در **پیشگفتار** ۱۸۵۹ می‌داند. [۹۱] این یادداشت در اکتبر ۱۹۳۰ نوشته شده است — یعنی یک ماه قبل از اولین ارجاع به فرمول کواکو از انقلاب منفعل (نوامبر ۱۹۳۰) [۹۲] و تقریباً سه ماه پیش از این که او انقلاب منفعل را «پیامد انتقادی» متن مارکس (ژوئن - ژوئیه ۱۹۳۳) بدانند. [۹۳] این یادداشت طولانی، با تیترا «روابط ساختار و روبناها»، طرح اولیه‌ی درون‌مایه‌های اصلی‌ای را شکل می‌دهد که او بعدها در سراسر **دفترهای زندان** آن‌ها را به‌طور گسترده‌تری بسط داد، از جمله واکاوی بنیادین سه لحظه از روابط نیرو، و ارزش «معرفت‌شناختی» اذعان و تاکید مارکس بر روبناها.

این یادداشت از مشاهداتی در ارتباط با «قوانین روش‌شناسی تاریخی» حرکت می‌کند که می‌توان از «دو اصل» **پیشگفتار** استخراج کرد، یعنی این دو اصل که «هیچ جامعه‌ای وظایفی برای خود وضع نمی‌کند مگر آن‌که شرایط لازم و کافی برای حل و فصل شدن آن از قبل موجود باشد» و «هیچ جامعه‌ای از بین نمی‌رود مگر آن‌که نخست تمامی شکل‌های زندگی نهفته در مناسبات آن تکامل یافته باشند.» [۹۴] گرامشی در هر ساختار اجتماعی مفروض میان امر «مداوم» و «گهگاهی» تمایز قائل می‌شود؛ امر «مداوم» شرایط عام امکان دگرگونی (یا ابقای) اجتماعی را به‌وجود می‌آورد، در حالی که امر «گهگاهی»، که گرامشی علاقه‌ی خاصی به آن دارد، تلاش گروه‌های اجتماعی متفاوت است برای این‌که نشان دهند که «شرایط ضروری» حل مسائل تاریخی معین اینک وجود دارد. میراث انقلاب فرانسه به‌عنوان یک مطالعه موردی مشخص مورد استناد قرار گرفته است؛ گرامشی از طریق مطالعه‌ی موج‌های نوسانی توسعه‌ی سیاسی بین ۱۷۸۹ و ۱۸۷۰ استدلال می‌کند که امکان تعیین دقیق‌تر مناسبات میان ساختار و روبنا، و نیز عناصر مداوم و گهگاهی ساختار، فراهم می‌شود. میانجی بین شرایط لازم و کافی برای دگرگونی (گهگاهی) و شکل‌های ضمنی حیات سازماندهی اجتماعی موجود (مداوم)، «مفهوم انقلاب مداوم» است. [۹۵] این یادداشت اهمیت نظری انقلاب مداوم را ثبت می‌کند، اما گرامشی در این مرحله جزئیات بیش‌تری از چشم‌انداز تاریخی‌ای که بر این ارزش‌گذاری تاثیر می‌گذارد ارائه نمی‌دهد.

### — «فراروی» و «فعلیت‌یابی» (فوریه - مه ۱۹۳۲)

از آن‌جا که به نظر می‌رسد انقلاب منفعل در طی سال ۱۹۳۰ در میان دغدغه‌های اصلی گرامشی دیده نمی‌شود، و انقلاب مداوم نیز تا اوایل سال ۱۹۳۲ {به کار نظری گرامشی} باز نمی‌گردد، در مسیری موازی همگام با آن (به معنای زمانی) یادداشت‌هایی جریان دارد که در آن بسیاری از ویژگی‌هایی که امروزه ویژگی‌های «کلاسیک» انقلاب منفعل به شمار می‌آید توضیح داده شده است. گرامشی در این فصل جدید مطالعاتی، هم‌چنان به تعریف جنبه‌های زمانی انقلاب مداوم، نه به معنای فرایندی بی‌وقفه، بلکه به معنای

«پیوستگی ناپیوسته»، ادامه می‌دهد. به نظر می‌رسد که در لحظه‌ی نخست در فوریه ۱۹۳۲، او با تأکید بر همان شرایط سیاسی متفاوتی که با به‌کارگیری این شعار در دهه‌ی ۱۸۴۰ مشخص می‌شد در مقایسه با شرایط اوایل قرن بیستم، انقلاب مداوم را به عصر قبل نسبت می‌دهد. انقلاب مداوم به‌مثابه‌ی «بیان علمی ژاکوبینیسم در دوره‌ای که در آن حزب‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری اقتصادی عمده هنوز شکل نگرفته‌اند» توصیف می‌شود. [۹۶] انقلاب مداوم در این‌جا معادل با «جنگ متحرک» است، در حالی‌که هژمونی به «جنگ موضعی» تعریف می‌شود، به‌مثابه‌ی پاسخی به ایجاد «سنگرها» و استحکامات دائمی» که با سازمان‌های بزرگ مردمی سیاست مدرن نمایندگی می‌شود. [۹۷] اما گرامشی هم‌چنین در همین یادداشت استدلال می‌کند که «مفهوم سیاسی» انقلاب مداوم از ۱۸۴۸ دیگر صرفاً با مفهوم سیاسی هژمونی جایگزین نشده است، درست همان‌گونه که جنگ موضعی را به سختی می‌توان نفی متضاد ساده‌ی جنگ متحرک دانست. در عوض پس از ۱۸۴۸، انقلاب مداوم به معنای «هژمونی شهری» «فرمول‌بندی شد و فراروی کرد.» [composto e superato] [۹۸]

مفهوم هژمونی به‌مثابه‌ی «فراروی» انقلاب مداوم آن‌جا اهمیت بیش‌تری می‌یابد که گرامشی در آوریل-مه ۱۹۳۲ نخستین گام‌ها به سوی تعمیم نظری و کاربست معاصر انقلاب منفعل برمی‌دارد، یعنی در ماه‌هایی که او متعاقباً متوجه مفیدبودن این فرمول برای واکاوی فاشیسم شد. به ویژه، این حرکت دیالکتیکی شکل مفهوم فعلیت‌یابی فرارونده‌ی انقلاب منفعل را به‌خود می‌گیرد، یعنی دگرگونی و ابقای همزمان آن، یا حتی، ابقای آن از طریق دگرگونی. او برای واکاوی فاشیسم معتقد است «بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز مدرن فلسفه‌ی پراکسیس» [یعنی لنین]،

«در عرصه‌ی مبارزه و سازماندهی سیاسی و با استفاده از واژگانی سیاسی — در تقابل با گرایش‌های 'اکنونمیستی' گوناگون — جبهه‌ی مبارزه‌ی فرهنگی را مورد ارزیابی مجدد قرار داد و دکتربین هژمونی را به‌مثابه‌ی مکمل نظریه‌ی دولت-به‌مثابه-نیرو، و به‌مثابه‌ی شکل واقعی دکتربین چهل‌وهشتم (سال ۱۸۴۸) {انقلاب مداوم} بنا کرد.» [۹۹]

### – ماکیاولی و بسط امر سیاسی (مه ۱۹۳۲ – نوامبر ۱۹۳۳)

گرامشی در مابقی سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ مشغول رونوشت‌برداری از پنج یادداشت قدیمی‌تر در یک دفتر جدید بود که در آن‌ها اشاره به انقلاب مداوم نقش مهمی ایفا می‌کرد. [۱۰۰] همه‌ی این یادداشت‌ها کمابیش بازنگری گسترده‌ی یادداشت‌هایی هستند که درست چند ماه قبل نوشته شده بودند، هنگامی‌که گرامشی با دید تازه‌ای که به واسطه‌ی شخصیت «شهریار جدید» به رویش گشوده شده بود شروع به بازسازماندهی پژوهش‌هایش کرد. [۱۰۱] این یادداشت‌ها به طرز جالبی بر اهمیت مفهوم انقلاب مداوم برای

درک آنچه معمولاً حوزه‌ی «کلاسیک» انقلاب منفعل تلقی می‌شود تاکید می‌کنند: «قرن طولانی نوزدهم» از ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۰، به‌مثابه‌ی واکنشی به نیروهای پیشروان انقلاب فرانسه. [۱۰۲] اگر یادداشت‌های گرامشی که در بهار ۱۹۳۲ انقلاب منفعل را برجسته می‌کرد قرن نوزدهم را عصر کاهش تدریجی فضای فعالیت سیاسی طبقات فرودست («کمال» رژیم پارلمانی و تحکیم «رضایتمندی سازمان‌یافته پارلمانی» از بُعد هگلی) می‌دانست، در عوض این یادداشت‌ها درباره‌ی انقلاب مداوم فقط چند ماه بعد، همان دوره‌ی تاریخی، به ویژه دوران پس از ۱۸۴۸، را به‌مثابه‌ی بسط عرصه‌ی سیاسی درک می‌کند، یادداشت‌هایی که اینک پیچیده‌تر و به لحاظ نهادی میانجی‌مند شده‌اند. گرامشی معتقد است که این فرایند بود که باعث شرح و تفصیل و فراروی شعار ژاکوبینی در فرمول جدید هژمونی شد:

«در دوران پس از ۱۸۷۰، با گسترش استعماری اروپا، همه‌ی این عناصر تغییر کردند. رابطه‌ی سازمانی داخلی و بین‌المللی دولت پیچیده‌تر و گسترده‌تر می‌شود، و فرمول چهل‌وهشتم {سال ۱۸۴۸} «انقلاب مداوم» شرح و بسط یافت و در علوم سیاسی در فرمول «هژمونی شهری» فراروی کرد [elaborata e superata]. [۱۰۳]

این تحولات در دیگر بازنگری‌ها و جزئیات دفتر سیزدهم نیز وارد شده‌اند، یعنی در همان دورانی که گرامشی انقلاب مداوم را برپایه‌ی تأملاتش درباره‌ی **پیشگفتار** ۱۸۵۹ (از آوریل – ژوئن ۱۹۳۳، در دفتر ۱۵) تبیین می‌کرد. شاید جالب‌توجه‌ترین این یادداشت‌ها، یادداشت بند ۳۷ از دفتر سیزدهم است که در آن شاهد بلوغ عکس نقیض «ژاکوبنیسم تاریخی» و آنچه من «متاژاکوبنیسم» گرامشی از اوایل ۱۹۳۰ توصیف کرده‌ام هستیم. در اواخر ۱۹۳۲ یا ۱۹۳۳، گرامشی می‌تواند ارزیابی خود از ژاکوبنیسم تاریخی را بیش‌تر مشخص کند. فرمول انقلاب مداوم که «در مرحله‌ی فعال انقلاب فرانسه» در دهه‌ی ۱۷۹۰ «تحقق می‌یابد [attuata]» به وضوح از شکل «فراروی‌شده‌ی انقلاب مداوم که در سنت «متاژاکوبنیسم» پس از ۱۸۴۸ به وجود می‌آید، و موضوعاتی که در فرمول جدید هژمونی مطرح می‌شوند، متمایز است. [۱۰۴]

### – دیالکتیک بدون سنتز (۱۹۳۴–۱۹۳۵)

انقلاب منفعل در سال‌های پایانی تدوین فعال **دفترهای زندان** توسط گرامشی دوباره به موضوع غالب بدل می‌شود (**دفترهای زندان** در ۱۹۳۵ به دلیل افت سلامتی گرامشی به پایان رسید). این بازگشت شامل تدوین ضمیمه‌ای مجدد از این فرمول برای واکاوی پدیده‌ی معاصر «آمریکاگرایی و فوردیسم» در یک تک یادداشت در نیمه‌ی دوم ۱۹۳۴ است. [۴۰۵] کاربرد این فرمول، چه از حیث روش قیاسی و چه از حیث تجربی، به‌طور صوری شبیه پیشنهاد قبلی گرامشی در بهار ۱۹۳۲ برای واکاوی فاشیسم است. [۱۰۶] اما در اواخر ۱۹۳۴ یا اوایل ۱۹۳۵، در دفتر نوزدهم، گرامشی دوباره به رونوشت‌برداری و بازنگری یادداشت

«بنیادین» دفتر اول، بند ۴۴ پرداخت، یادداشتی که در آن او نخست به تأمل درباره‌ی انقلاب مداوم و سپس انقلاب منفعل پرداخته بود. [۱۰۷] ما در مسیر **دفترهای زندان** شاهد تعیین ویژگی‌های ارجاعات و روایت‌های تاریخی در پیوند با هر یک از این فرمول‌ها {انقلاب مداوم و انقلاب منفعل} هستیم. اما این نکته که تغییر کاربست این فرمول‌ها به رابطه‌ی ضرورتاً دیالکتیکی آن‌ها وضوحی نظری بخشیده است به همین میزان مهم است، به این ترتیب هر یک از این فرمول‌بندی‌ها دریچه‌ای می‌سازد که از خلال آن می‌توان اهمیت استراتژیک فرمول دیگر را درک کرد. به نظر می‌آید که در اوایل ۱۹۳۵ انقلاب منفعل به شکل دقیق‌تری برای مشخص کردن خصوصیات ریشه‌های تاریخی چالش‌هایی به کار می‌رود که جنبش ضدفاشیستی در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ با آن روبه‌رو بود، در حالی که انقلاب مداوم در معنای دقیق‌تری به‌مثابه‌ی آنتی‌تز مستقیم آن درک می‌شود: «شکل تاریخی انضمامی و زنده»ی آن‌چه از تمامی خلل و فرج جامعه‌ای که باید دگرگون شود «بیرون می‌زند»، یعنی «هژمونی». [۱۰۸]

## نتیجه‌گیری

من، برخلاف سنت‌های تفسیری رایج، معتقدم که انقلاب منفعل را نباید تنها و حتی اساساً به‌مثابه‌ی مفهومی بنیادین برای روایت تاریخی تکوین و دگرگونی دولت درک کرد. در عوض، در وهله‌ی نخست، باید آن را از نظر نقش کاوش‌گرایانه‌اش در ساختار معماری واژگانی **دفترهای زندان** فهمید. تمرکز بر این نقش کاوش‌گرایانه، ما را قادر می‌سازد که با وضوح بیش‌تری دغدغه‌های اساساً استراتژیکی را که حاکی از کاربست متفاوت این فرمول از سوی گرامشی است ببینیم. انقلاب منفعل در پژوهش گرامشی به‌مثابه‌ی عنصری برای یک استراتژی سیاسی بسنده برای جنبش بین‌المللی کمونیستی در دهه‌ی ۱۹۳۰، در رابطه‌ی نزدیک با پروژه‌ی بنیادی او برای تأمل درباره‌ی فعلیت انقلاب مداوم به کار گرفته شده است. انقلاب منفعل در سراسر **دفترهای زندان** از طریق و براساس کارکرد این پروژه‌ی بزرگ‌تر متعین و تعریف شده است.

فرمول انقلاب منفعل در یکی از مهم‌ترین کاربست‌هایش به گرامشی امکان می‌دهد تا راهی برای تمایز قائل شدن میان تجربه‌ی تاریخی ژاکوبینیسم در روند انقلابی فرانسه و «متاژاکوبینیسم»، به منزله‌ی میراثی انتقادی از نقاط قوت آن در شرایط تغییر یافته‌ی ۱۸۴۸ و پس از آن، بیابد. این فرمول هم‌چنین او را قادر می‌سازد که شرایطی را توضیح دهد که تحت آن شعار «انقلاب در تداوم» «متاژاکوبینیسم» از ۱۸۴۸ به نظریه و عمل هژمونی دگرگون شود — «فراروی کند». به‌طور مشابه، اولویت بررسی هم‌زمان و معاصر انقلاب مداوم به گرامشی اجازه می‌دهد که مفید بودن مفهوم انقلاب منفعل را تشخیص دهد، نه به‌عنوان هدفی نظری فی‌نفسه، بلکه به‌مثابه‌ی روشی برای تشخیص چالش‌های پیش‌روی تلاش‌هایی که برای بازسازی انقلاب مداوم در شرایط سیاسی تغییر یافته‌ی مبارزه با فاشیسم در جریان است.

بحث‌های معاصر درباره‌ی انقلاب منفعل به معنای «انقلاب از بالا»، نظریه‌های شکل‌گیری دولت و مدرنیزاسیون، فنون دولت‌داری و حکومت‌داری، و واکاوی پویه‌های سیاسی جاری به طرز قابل توجهی زمینه‌های موضوعیت‌داشتن و مربوط‌بودن این فرمول را به فراتر از کاربردهای اولیه‌ی آن در **دفترهای زندان** گسترش داده‌اند. توجه بیشتر به نقش کاوش‌گرایانه‌ای که انقلاب منفعل در چارچوب پروژه‌ی اولیه‌ی گرامشی ایفا می‌کند، و رابطه‌ی دیالکتیکی آن با انقلاب مداوم که کاربست گرامشی از این فرمول را تعریف می‌کند، نه تنها به ما امکان می‌دهد که طیف کامل‌تری از معانی زایا و مرتبط با آن را در زمینه‌ی تاریخی‌اش درک کنیم، بلکه ما را قادر می‌سازد که انقلاب مداوم را اساساً به‌مثابه‌ی سهمی در بحث‌های استراتژیک اصلی سنت مارکسیستی زمان گرامشی درک کنیم و از این رو به نقشی که کاربردهای انقلاب منفعل ممکن است در تلاش مشابه برای «فراروی» انقلاب مداوم در شرایط معاصر داشته باشد توجه کنیم. امروز معنا و اهمیت انقلاب منفعل با پذیرش شرایط و خصوصیات فرمول‌بندی اولیه‌ی آن قطعاً برای ما به اتمام نرسیده است؛ بلکه چنین ارزیابی‌ای پیش‌شرط ضروری برای ایجاد شکلی معنادار از «فعالیت‌یابی» معاصر آن، یعنی میراث متحول‌کننده‌ی آن، است.

\* این مقاله ترجمه‌ای است از:

*Gramsci's Revolutions: Passive and Permanent*, by Peter D. Thoma, *Modern Intellectual History*,

FirstView, 2018, <https://doi.org/10.1017/S1479244318000306>

### یادداشت‌ها:

[\*]. نسخه‌های پیشین این مقاله در کنفرانس‌ها و سیمینارهایی در دانشگاه هنرهای زیبای میمار سینان استانبول، دیارتمان اقتصاد سیاسی دانشگاه سیدنی، و در دانشگاه آکسفورد ارائه شده است. از شرکت‌کنندگان این کنفرانس‌ها به سبب مداخله‌ی انتقادی در بحث‌هایم سپاسگزارم. هم‌چنین مایلم از فرانچسکا آنتونینی، آرچریک دیویدسون، چهار خواننده‌ی ناشناس، و ویراستاران این نشریه (*Modern Intellectual History*) برای نقدها و اظهارنظرهای مفیدشان قدردانی کنم.

[۱]. *heuristic*، مبتنی بر کاوش و رهیافت‌آنی، کشف‌کننده، یابنده، وابسته به یادگیری از راه آزمون و خطا، مکاشفه‌ای، کاربرد روش‌های اکتشافی سعی و خطا در حل مسئله که در طی یک روند از طریق ارزیابی روند پیشرفت، با تکیه بر رهیافت‌های آنی و یا میانبرها، به سمت نتیجه و پاسخ حرکت می‌کنند - م.

[۲]. برای آشنایی با تاریخچه‌ی برخورد با مفهوم هژمونی در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ نک.

Francesca Chiarotto, "I primi dieci anni (1948–1958). Note sulla ricezione del Gramsci teorico politico: la fortuna dell'egemonia," in Angelo D'Orsi, ed.,

*Egemonie* (Naples, 2008) and Francesca Chiarotto *Operazione Gramsci: alla conquista degli intellettuali nell'Italia del dopoguerra* (Milano, 2011).

برای فصول مختلف مطالعات گرامشی نک.

Guido Liguori, *Gramsci conteso. Interpretazioni, dibattiti e polemiche 1922–2012* (Rome, 2012)

[۳]. برای تمرکز بر انقلاب منفعل در بحث‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ نک.

Fabio Frosini, “Beyond the Crisis of Marxism: Thirty Years Contesting Gramsci’s Legacy,” in Jacques Bidet and Stathis Kouvelakis, eds., *Critical Companion to Contemporary Marxism* (Leiden, 2007).

نطفه‌های آثار اولیه شامل موارد زیر است:

Franco De Felice, “Una chiave di lettura in ‘Americanismo e fordismo’,” *Rinascita – Il Contemporaneo*, 29/42 (27 October 1972), 33–5; and Franco De Felice, “Rivoluzione passiva, fascismo, americanismo in Gramsci,” in Franco Ferri, ed., *Politica e storia in Gramsci*, Volume 1 (Rome, 1977) 161–220

برای مفهوم‌پردازی انتقادی این مقالات نک.

Franco De Felice, *Il presente come storia*, eds. Gregorio Soragonà and Ermanno Taviani (Rome, 2017).

شاید تحت تأثیر بحثی با عنوان «انقلاب ارضی ناکام» [rivoluzione agraria mancata] در *Risorgimento* که توسط روزاریو رومئو در دهه‌ی ۱۹۵۰ مطرح شد، بحث‌های پیش از مداخله‌ی دی‌فلیچه، گرایش به تأکید بر خاص بودن انقلاب منفعل نداشتند، و این مفهوم اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. نک.

Rosario Romeo, *Risorgimento e capitalismo* (Bari, 1959),

و مقایسه کنید با:

Renato Zangheri, “La mancata rivoluzione agraria nel risorgimento e i problemi economici dell’unità,” *Studi gramsciani. Atti del convegno tenuto a Roma nei giorni 11–13 gennaio 1958* (Rome, 1958).

برای آشنایی با تأثیر مفهوم *rivoluzione mancata* بر مطالعات *Risorgimento* نک.

William Salomone, “The Risorgimento between Ideology and History: The Political Myth of *rivoluzione mancata*,” *The American Historical Review*, 68/1 (1962), 38–56.

[۴]. برای مثال نک.

Dora Kanoussi, *Una introducción a los Cuadernos de la cárcel de Antonio Gramsci* (México D.F, 2000); Pasquale Voza, “Rivoluzione passive,” in Fabio Frosini and Guido Liguori, eds., *Le parole di Gramsci: per un lessico dei “Quaderni del carcere”* (Rome, 2004); Alvaro Bianchi, *O laboratório de Gramsci Filosofia, História e Política* (São Paulo, 2008); Peter D. Thomas, *The Gramscian Moment: Philosophy, Hegemony and Marxism* (Leiden, 2009); Fabio Frosini, “Reformation, Renaissance and the state: the hegemonic fabric of modern

sovereignty,” *Journal of Romance Studies*, 12/3 (2012); Antonio di Meo, “La «rivoluzione passiva» da Cuoco a Gramsci. Appunti per un’interpretazione,” *Filosofia italiana* (2014).

[۵]. دوره ویلهلم دوره‌ای است از تاریخ آلمان بین سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۱۸ که سلطنت قیصر ویلهلم دوم در امپراتوری آلمان را از زمان استعفای صدراعظم بیسمارک تا پایان جنگ جهانی اول و کناره‌گیری ویلهلم در جریان انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ را شامل می‌شود. این دوره جامعه، سیاست، فرهنگ، هنر و معماری آلمان را تحت تأثیر قرار داد و تقریباً با دوران زیبا (Belle Époque) در اروپای غربی و فرانسه مصادف بود.

[6]. Jan Rehmann, *Max Weber: Modernisierung als passive Revolution* (Hamburg-Berlin, 1998); Partha Chatterjee, *Nationalist Thought and the Colonial World – a Derivative Discourse?* (London, 1986); Adam Morton, *Revolution and State in Modern Mexico: The Political Economy of Uneven Development* (Lanham, 2011); Massimo Modonesi, “Revoluciones pasivas en América Latina. Una aproximación gramsciana a la caracterización de los gobiernos progresistas de inicio de siglo,” *Horizontes gramscianos. Estudios en torno al pensamiento de Antonio Gramsci* (Mexico City, 2013); Marcos Del Roio, “Translating Passive Revolution in Brazil,” *Capital & Class*, 36/2 (2010), 215–34; Carlos Nelson Coutinho, *Gramsci’s Political Thought* (Leiden, 2012); Cihan Tuğal, *Passive Revolution: Absorbing the Islamic Challenge to Capitalism* (Stanford, 2009); Gillian Hart, *Rethinking the South African Crisis: Nationalism, Populism, Hegemony* (Atlanta, 2014); Brecht De Smet, *Gramsci on Tahrir: Revolution and Counter Revolution in Egypt* (London, 2016).

[۷]. نک.

Neil Davidson, “Scotland: birthplace of passive revolution,” *Capital and Class*, 34/3 (2010), 343–59.

[۸]. نک.

Chris Hesketh, “Passive Revolution: a Universal Concept with Geographical Seats,” *Review of International Studies*, 43/4 (2017), 389–408.

برای آشنایی با نمونه‌ای از تلاش برای مفصل‌بندی انقلاب منفعل با نظریه‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب، نک.

Jamie C. Allinson and Alex Anievas, “The Uneven and Combined Development of the Meiji Restoration: A Passive Revolutionary Road to Capitalist Modernity,” *Capital and Class*, 34/3 (2010), 469–90.

برای این ادعا که انقلاب منفعل بیانگر «شکلی عام از گذار از دولت‌های استعماری به دولت‌های ملی پساستعماری در قرن بیستم است، نک.

Chatterjee, *Nationalist Thought and the Colonial World*, 50.

[۹]. یک مطالعه‌ی کلاسیک در این زمینه که بر اهمیت ترانسفورمیسمو تأکید کرده است:

Christine Buci-Glucksmann, *Gramsci and the State* (1975), trans. David Fernbach (London, 1981), emphasized the significance of trasformismo

در اثر زیر این موضوع در پیوند با مفهوم (به مراتب وسیع‌تر) عقلانی‌گری بسط داده شده است:

Rehmann, *Max Weber: Modernisierung als passive Revolution*.

[۱۰]. برای آشنایی با نمونه‌ای از تلاش برای اندیشیدن به انقلاب منفعل از منظر این‌گونه «معاصریت»، نک.

Tuğal, *Passive Revolution*;

مقالاتی در ویژه‌نامه‌ی:

*Capital & Class*, 34/3 (2010);

و

Partha Chatterjee, “Democracy and Economic Transformation in India,” *Economic and Political Weekly*, 43/16 (2008), 53–62.

[۱۱]. Portmanteau در لغت به معنای چمدان کوچک است (به ویژه اگر مثل کتاب باز شود) و در زبان‌شناسی به معنای واژه‌های آمیخته و مرکب از دو واژه است، به عبارت دیگر آمیخته‌سازی دو واژه برای ایجاد یک واژه‌ی جدید. گاه معادل «چمدان‌واژه» برای آن به کار می‌رود. مانند واژه‌ی smog که از ترکیب دو واژه‌ی smoke (دود) و fog (مه) ساخته شده است – م.

[12]. Adam Morton, *Unravelling Gramsci: Hegemony and Passive Revolution in the Global Political Economy* (London 2007), 67; Adam Morton, “The Continuum of Passive Revolution,” *Capital & Class*, 34/3 (2010), 315–42.

[۱۳]. مقوله‌ی نظری «هسته‌ی مفهومی» به صراحت توسط روبرتو روسو نظریه‌پردازی شده است.

Roberto Roccu, “Passive Revolution revisited: From the Prison Notebooks to our ‘great and terrible world’,” *Capital and Class* 41/3 (2017), 537–59 at 544.

[۱۴]. من پیش از این، یکی از انواع چنین روایت‌هایی را در اثر زیر پیشنهاد داده‌ام:

Thomas, *The Gramscian Moment*, 133–58.

هم‌چنین مراجعه کنید به شرح‌هایی از قرن‌های نوزدهم و بیستم که با تیترا انقلاب منفعل در آثار زیر ارائه شده است:

Bianchi, *O laboratorio de Gramsci*; Alberto Burgio, *Gramsci storico Una lettura dei ‘Quaderni del carcere’* (Rome-Bari, 2002); Alberto Burgio, *Gramsci: Il sistema in movimento* (Rome, 2014); Giuseppe Vacca, *Modernità alternativa: il novecento di Antonio Gramsci* (Turin, 2017).

[15]. Hayden White, “The Value of Narrativity in the Representation of Reality,” in *The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation* (Baltimore, 1987), 1–25, at 1, 24.

[۱۶]. اثر فابیو فروزینی کامل‌ترین نمونه از رویکرد متن‌شناختی «بازسازنده- مقصودمحور» است. نک.

Fabio Frosini, “Rivoluzione passiva e laboratorio politico: appunti sull’analisi del fascismo nei *Quaderni del carcere*,” *Studi Storici* 2 (2017), 297–328.

تأملات آدام مورتون درباره‌ی روش‌شناسی‌ها در تاریخ عقاید و «گره‌گشایی» از اندیشه‌ی گرامشی در فرایند درک زمان حال، نمونه‌ای بارز از کاربرست تحلیلی بر مبنای چنین پیش‌فرضی است. نک.

Morton, *Unravelling Gramsci*, 15–38.

[۱۷]. Illocutionary force. یا «نیروی گفت‌کنشی» از اصطلاحات زبان‌شناسی و فلسفه‌ی زبان است. نظریه‌ی گفت-کنشی که با جان لانگشاو آستین آغاز شد اشکال مختلف گفتار را به سه دسته‌ی کنش بیانی (مستقیم) {locutionary act}، گفت-کنش (غیرمستقیم) {illocutionary act} و کنش-گفت اثرگذار {perlocutionary acts} تقسیم می‌کند - م.

[18]. Quentin Skinner, "Meaning and Understanding in the History of Ideas" (1969), in *Visions of Politics, Volume 1: Regarding Method* (Cambridge, 2002), 57-102, at 45-8.

[۱۹]. برداشت کالینیکوس از مفهوم «ضمنی» انقلاب منفعل، که در حالت جنینی/زهدانی پیش از نامگذاری «صریح» وجود دارد، را می‌توان نمونه‌ای از رویکرد اول دانست. نک.

Alex Callinicos, "The Limits of Passive Revolution," *Capital and Class*, 34/3 (2010), 491-507.

بازسای مفهوم انقلاب منفعل به‌مثابه‌ی مفهومی ترکیبی که قادر به درک ارگانیک «به وجود آمدن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و جامعه‌ی بورژوازی» است توسط دی‌اسمت، نمونه‌ای از رویکرد دوم است. نک.

De Smet, *Gramsci on Tahrir*, 6, 37-71.

[20]. Reinhart Koselleck, "Begriffsgeschichte und Sozialgeschichte," *Vergangene Zukunft: Zur Semantik geschichtlicher Zeiten*, Frankfurt/M., 1979, 107-29, at 119-20.

[21]. John A. David ed., *Gramsci and Italy's Passive Revolution* (London, 1979), 14:

انقلاب منفعل «در اصل، هم توصیفی از سرشت دولت لیبرال [ایتالیا] است و هم ارزیابی کاستی‌های این دولت.» [۲۲]. ارجاعات دفترهای زندان بر اساس نسخه‌ی انتقادی ایتالیایی زیر است:

Antonio Gramsci, *Quaderni del carcere*, ed. Valentino Gerratana (Turin, 1975)  
من از این استانداردهای بین‌المللی پیروی می‌کنم: شماره‌ی دفتر (Q)، شماره‌ی یادداشت (§) و شماره صفحه. «متن‌های A» به نخستین پیش نویس اشاره دارند؛ «متن‌های C» اشاره به یادداشت‌های بازنگری شده است؛ اما «متن‌های B» فقط در یک نسخه وجود دارند. برای تاریخ هر یک از یادداشت‌ها از گاهشمار زیر استفاده شده است:

Gianni Francioni, *L'officina gramsciana. Ipotesi sulla struttura dei 'Quaderni del carcere'* (Naples, 1984)

و بازبینی‌های موجود در:

Giuseppe Cospito, "Verso l'edizione critica e integrale dei «Quaderni del carcere», " *Studi storici*, LII/4 (2011), 896-904.

برای آشنایی با بحث‌های مربوط به خوانش‌های مبتنی بر تحول زمانی و زمینه‌گرا از دفترهای زندان براساس سنت Filologia d'autore نک.

Gianni Francioni, "Un labirinto di carta (Introduzione alla filologia gramsciana)," *International Gramsci Journal*, 2/1 (2016), 7-48.

[۲۳]. من مفهوم «معماری واژگانی» را از تأملات پیترو دی بولا درباره‌ی «معماری مفاهیم» وام گرفته‌ام. نک.

see Peter de Bolla, *The Architecture of Concepts. The Historical Formation of Human Rights* (New York, 2013)

با این وجود، در حالی که پروژه‌ی بولا میان «کلمه‌ها» و «مفاهیم» تمایز قائل است و بیش‌تر بر سازمان‌یابی دومی {مفاهیم} تاکید می‌کند، هدف من از انگاره‌ی «معماری واژگانی» بررسی نقش کلمات یا فرمول‌بندی‌های مجزا در اختصار و ساختار متن است، بدون این که وجود مفاهیم را در وهله‌ی نخست، به دلایل صوری یا نهایی، پیش‌فرض بگیرد. من، در معنایی ویتگنشتاینی، روشی را بررسی می‌کنم که در آن واژه‌ها در کنش مادی نوشتارشان می‌توانند به‌مثابه‌ی «کردار/عمل» درک شوند، بدون این که به مصداق‌های هم‌افزوده یا پیش‌گمانه‌ای، خواه «قصد» خواه «مفهوم»، ارجاع داده شوند.

[۲۴]. استثنای مهمی در دانش‌پژوهی موجود وجود دارد، از جمله خوانش‌های متفاوت زیر:

Fabio Frosini, *Da Gramsci a Marx* (Rome, 2009); De Smet, *Gramsci on Tahrir*; Juan dal Maso, *El marxismo de Gramsci. Notas de lectura sobre los Cuadernos de la cárcel* (Buenos Aires, 2016).

گرچه این مطالعات بر اهمیت نظری رابطه‌ی میان انقلاب منفعل و انقلاب مداوم در دیدگاه گرامشی تاکید می‌کنند، خاص بودن دوره‌های زمانی و اهمیت کاربردهای متفاوت این مفاهیم که در مقاله‌ی حاضر مورد توجه قرار گرفته است را در نظر نمی‌گیرند.

[۲۵]. برای آگاهی از بازسازی این چشم‌اندازها و زمینه‌های دوگانه نک.

Thomas, *The Gramscian Moment*, 197–242.

[26]. Valentino Gerratana, *Gramsci. Problemi di metodo* (Rome, 1997), 132.

[27]. Q1, §44, pp. 40–54, at 41.

[۲۸]. برای آگاهی از به‌کارگیری اولیه‌ی این اصطلاح توسط کوئوکو نک.

Vincenzo Cuoco, *Saggio storico sulla rivoluzione di Napoli* (1801), ed. A. De Francesco (Manduria, 1998), particularly 325–6.

برای دیدن یک مطالعه‌ی مفصل درباره‌ی تاکیدات متفاوت کوئوکو و گرامشی نک.

Antonio di Meo, “La «rivoluzione passiva» da Cuoco a Gramsci”.

[۲۹]. یادداشت مشابهی در افزوده‌ی مرور به نوشته‌های پیشین آمده است (Q1, §150, 133)، که در ابتدا در اواخر ماه مه ۱۹۳۰ نگاشته شده است. هم جراتانا و هم فرانچونی خاطرنشان می‌کنند که «انقلاب منفعل» در تاریخ دیگری بعداً به حاشیه‌ی این یادداشت‌ها اضافه شده است، یعنی بعد از نخستین کاربرد این اصطلاح در (نخستین کاربرد بنا به ترتیب گاه‌شمارانه) در یادداشت Q4 §57, 504 به تاریخ نوامبر ۱۹۳۰. نک.

Antonio Gramsci, *Quaderni del carcere*, ed. Valentino Gerratana (Turin, 1975), 2479

و

Antonio Gramsci, *Quaderni del carcere. Edizione anastatica dei manoscritti*, ed. Gianni Francioni (Rome-Cagliari, 2009), Vol.1, 4.

به نظر می‌رسد تعیین تاریخ دقیق‌تری برای این حاشیه‌نویسی بر مبنای منابع خارجی یا خود دست‌نوشته امکان‌پذیر نیست. ممکن است گرامشی این افزوده را بالافاصله در نوامبر ۱۹۳۰، یا در مرحله‌ای در خلال ۱۹۳۱، یا حتی در اوایل ۱۹۳۲ اضافه

کرده باشد. توجه به این نکته مهم است که پس از نوامبر ۱۹۳۰ انقلاب منفعل در یادداشت‌های دیگر نیامده است، تا اوایل ۱۹۳۲ و در یادداشت Q8, §25, 957، هنگامی که گرامشی به فرمول کوئوکو را به کینه (و جویرتی) مربوط می‌کند. [۳۰]. تصادفی نیست که گرامشی در همان دوره‌ای که درگیر بحث‌های سیاسی شدید (و اختلاف نظر) با رفقای کمونیست زندانی در زندان توری است، شروع به کشف اهمیت انقلاب منفعل می‌کند. نک.

Athos Lisa, *Memorie: in carcere con Gramsci* (Milan, 1973),

و برای مطالعه‌ی یک زمینه‌پردازی انتقادی نک.

Buci-Glucksmann, *Gramsci and the State*, 237–90.

[۳۱]. Q4, §57, 504، برای آشنایی با خوانش‌هایی که بر محوریت این یادداشت در کل پژوهش گرامشی درباره‌ی انقلاب منفعل تاکید می‌کنند نک.

Voza, “*Rivoluzione passiva*”, 195; De Felice, “*Rivoluzione passiva, fascismo, americanismo in Gramsci*”, 163.

[۳۲]. Sonderweg، (به انگلیسی *Special way*) به معنای «مسیر ویژه»، نظریه‌ای در تاریخ‌نگاری آلمانی که معتقد است سرزمین‌های آلمانی‌زبان یا خود آلمان، برخلاف دیگر کشورهای اروپایی، مسیر خاصی را پیموده‌اند که از اشرافیت به دموکراسی رسیده است. مکتب نوین سوندروگ در اوایل جنگ جهانی دوم با قدرت گرفتن نازیسم در آلمان پدیدار شد - م. [۳۳]. الکس کالینیکوس در «محدودیت‌های انقلاب منفعل» استدلال می‌کند که گرایش به «گسترش بیش از حد» (یا به پیروی از لاکاتوش «امتداد مفهومی») انقلاب منفعل، هم در نوشته‌های خود گرامشی و هم در دانش پژوهشان بعدی، منجر به از دست رفتن دقت تحلیلی شده است. کالینیکوس در حالی که به الصاق گذشته‌نگر «انقلاب منفعل» در دفتر اول گرامشی اشاره می‌کند (۴۹۳)، با این وجود تاکید می‌کند که «گرامشی از بیان «انقلاب منفعل» ابتدائاً به‌عنوان وسیله‌ای برای تفسیر ریزورجیمنتو استفاده می‌کند» (۴۹۲) (ادعایی که توسط ارجاع به انگاره‌ی حضور «ضمنی» (یا کاربردی) «مفهوم» انقلاب منفعل در یادداشت‌های پیش از Q4, §57، توجیه می‌شود، حتی اگر خود این فرمول غایب باشد: نک. ۴۹۳). بنابراین تبارشناسی انقلاب منفعل به نادیده‌نگاشتن شواهد متنی‌ای وابسته است که در آن‌ها گرامشی انقلاب منفعل را در معنایی «بسط‌یافته‌تر» از آنچه در ابتدا مد نظرش بوده به کار می‌برد.

[۳۴]. برای آشنایی با حضور ژاکوبینیسم در سراسر دفتر یکم نک.

Leonardo Paggi, “*Giacobinismo e società di massa in Gramsci*,” in Massimo L. Salvadori and Nicola Tranfaglia, eds., *Il modello politico giacobino e le rivoluzioni* (Florence, 1984).

[۳۵]. دیدگاهی که معتقد به براندازی ناگهانی و قهرآمیز حکومت است. - م.

[36]. Antonio Gramsci, *Scritti (1910–1926), Vol, 2, 1917*, ed. Leonardo Rapone (Rome, 2015), 255.

[۳۷]. L'Ordine Nuovo (به ایتالیایی به معنای «نظم نوین») نشریه‌ای بود که در یکم می ۱۹۱۹ در تورین توسط آنتونیو گرامشی، پالمیرو تولیاتی، آنجلو تاسکا در چارچوب حزب سوسیالیست ایتالیا آغاز به کار کرد. - م.

[۳۸]. برای آشنایی با اهمیت مواجهه‌ی گرامشی با متی نک.

Sabrina Areco, “*Antonio Gramsci e Albert Mathiez: jacobinos e jacobinosmo nos anos de Guerra*,” *Revista Outubro*, 24 (2015).

[39]. Rita Medici, *Giobbe e Prometeo: filosofia e politica nel pensiero di Gramsci* (Florence, 2000), 153

برای استناد لنین به «ژاکوبینیسم پلینی» نک.

Massimo L. Salvadori, "Il giacobinismo nel pensiero marxista" in *Il modello politico giacobino e le rivoluzioni*,

9

Norman Levine, "Jacobinism and the European Revolutionary Tradition," *History of European Ideas*, 11 (1989), 157–80.

[40]. Q8, §21, 951-3; Q13, §1, 1558–60.

[۴۱]. برای اطلاع از تغییر ارزیابی گرامشی از ژاکوبینیسم نک.

Marco Gervasoni, *Antonio Gramsci e la Francia: dal mitodella modernità alla "scienza della politica"* (Milan, 1998); Medici, *Giobbe e Prometeo*; Leandro de Oliveira Galastri, "Revolução passiva e jacobinismo: uma bifurcação da historia," *Filosofia e Educação*, 2/1 (2010).

[42]. Q1, §44, 44.

[۴۳]. برای نمونه نک.

Clarence Crane Brinton, *The Jacobins: an Essay in the New History* (New York, 1930); François Furet, "Jacobinism," in François Furet and Mona Ozouf, eds., Arthur Goldhammer, trans., *A Critical Dictionary of the French Revolution* (Cambridge, Mass., 1989); Patrice Higonnet, *Goodness beyond Virtue. Jacobins during the French Revolution* (Cambridge/Mass, 1998).

[۴۴]. Q1 §44, 42. دلیل پیوند ماکیاولیایی گرامشی به یک سنت ژاکوبینی زودرس همین است. «هر گونه شکل‌گیری اراده‌ی جمعی توده‌ای ملی بدون ورود همزمان توده‌های کشاورز دهقان به زندگی سیاسی غیرممکن است. این همان چیزی است که ماکیاولی از اصلاحات نظامی طلب می‌کرد، این همان کاری است که ژاکوبین‌ها در انقلاب فرانسه انجام دادند، ژاکوبینیسم [زودرس] ماکیاولی، نطفه‌ی بارور درک او از انقلاب ملی، از این‌جا شکل می‌گیرد» (Q8, §21, 951–2). در حالی که بسیاری از پژوهش‌های ماکیاولی، به‌ویژه در قرن بیستم، بر **شهریار** یا **گفتارهای ماکیاولی** درباره‌ی نادیده گرفتن **هنر جنگ** متمرکز بوده‌اند، گرامشی در عمل از طریق تمرکز بر پیامدهای سیاسی **هنر جنگ** خوانش خود از متون یادشده را «ژاکوبینیزه کرد». برای توجه به محوریت **هنر جنگ** در «فلسفه سیاسی» ماکیاولی، نک.

Filippo Del Lucchese, *The Political Philosophy of Niccolò Machiavelli* (Edinburgh, 2015), 105–13, 120–2.

[۴۵]. استثناهایی در پژوهش‌ها درباره‌ی ژاکوبینیسم وجود دارد که بر اهمیت سیاست‌های روستایی تاکید می‌کنند، از جمله:

Anatoli Ado, *Paysans en révolution: terre, pouvoir et jacquerie, 1789-1794* (Paris, 1996); Jill Maciak, "Learning to Love the Republic: Jacobin Propaganda and the Peasantry of the Haute-Garonne," *European Review of History/ Revue européenne d'histoire*, 6/2 (1999), 165–79; Henry Heller, *The Bourgeois Revolution in France* (New York, 2006).

[۴۶]. برای آشنایی با اهمیت بسیج دهقانی در برداشت گرامشی از ژاکوبینیسم، نک.

Walter L. Adamson, *Hegemony and Revolution. A Study of Antonio Gramsci's Political and Cultural Theory* (Berkeley/London, 1980).

گرامشی ممکن است از متیبه الهام گرفته باشد که این بُعد از سیاست ژاکوبینی را به طور مختصر مورد ارزیابی قرار داده است. نک.

Albert Mathiez, 1920, *Le Bolchévisme et le Jacobinisme* (Paris, 1920).

[۴۷]. Q1, §48, 58؛ هم‌چنین نک. Q1, §44, 51–2. واژه‌ی Superare در این جا «to sublate» به معنای

ابقا و ارتقا ترجمه شده است، که معادل ایتالیایی استاندارد برای aufheben هگل است، یا وحدت دیالکتیکی ابقا و ارتقا ترجمه‌های قبلی این فراز گرایش به فروگاهی پژواک هگلی آن داشت. هور و نوول اسمیت برای ترجمه‌ی این فرمول‌بندی در متن C (Q13, §37, 1636: superato e respinto più lontano progressivamente) معادل «فرارفتن و لغوکردن» را برگزیده‌اند. نک.

Antonio Gramsci, *Selections from the Prison Notebooks*, edited and translated Quintin Hoare and Geoffrey Nowell-Smith (New York, 1971)

در عوض بودجج و کالاری superato e allargato را به «غلبه کردن و سست شدن» ترجمه کرده‌اند؛ نک.

Antonio Gramsci, *Prison Notebooks*, Volume 1, ed. Joseph A. Buttigieg, trans. Joseph A. Buttigieg and A. Callari (New York, 1992).

از نظر من هر دو ترجمه گمراه‌کننده هستند. استدلال گرامشی در این یادداشت این نیست که از طریق رژیم پارلمانی بر «محدودیت طبقاتی» ژاکوبین‌ها «غلبه شد» یا «فراتر رفتن از آن ممکن شد» (به این معنا که نفی شد یا دیگر موثر نبود). برعکس، این محدودیت نه تنها هم‌چنان در اوایل قرن نوزدهم به قوت خود باقی ماند، بلکه حتی، در اشکال بی‌سابقه و به شدت میانجی‌مند، قوی‌تر شد، از این رو ظرفیت طبقه‌ی بورژوا برای ادغام طبقات اجتماعی متخاصم در درون پروژه‌ی سیاسی خود، در چارچوب و بر اساس حد و مرزها و منافع طبقاتی خود، را افزایش داد.

[۴۸]. نک. Q8, §35, 961 و نیز Q11, §66, 1498.

[49]. André Tosel, “Gramsci et la Révolution française,” *Modernité de Gramsci?*, ed. André Tosel (Paris, 1992), 99.

[50]. Q1, §44, 53.

[51]. Q1 §44, 54.

[۵۲]. برای نمونه بنگرید به تعاریف ترکیبی که در آثار زیر ارائه شده است:

Buci-Glucksmann, *Gramsci and the State*, 310–17; Morton, *Unravelling Gramsci*, 63–73; De Smet, *Gramsci on Tahir*, 37–71; Roccu, “Passive Revolution revisited,” 544–46.

[53]. Q8, §25, 957.

[54]. Q8, §36, 962; Q8, §39, 966.

[55]. Q8, §52, 973, February 1932.

[56]. Q8, §236, 1089

[۵۷]. رسته‌باوری یا کورپراتیویسم یا کورپراتیسم {Corporatism, Corporativism}، به ایتالیایی: Corporativismo}، سیستم اقتصادی‌ای است که توسط رژیم فاشیستی موسولینی در ایتالیا بنیان گذاشته شد.

شکل‌های دیگری از این سیستم اقتصادی در دیگر دیکتاتورهای اروپایی، از جمله هیتلر در آلمان و رژیم اسپانیا در دوران فرانکو، به کار گرفته شد. کورپراتیویسم نظریه و عمل سازماندهی جامعه به «شرکت‌های» تابع دولت است. براساس این نظریه کورپراتیست‌ها، کارگران و کارفرمایان در شرکت‌های صنعتی و حرفه‌ای سازماندهی می‌شوند که به‌عنوان ارگان‌های نمایندگی سیاسی خدمت می‌کنند و تا حد زیادی افراد و فعالیت‌های مربوط به حوزه قضایی خود را کنترل می‌کنند. هدف «دولت کورپوراتیستی» ایتالیا به‌طور کلی کاهش مصرف به نفع نظامی‌سازی بود و در سال‌های بین جنگ‌های جهانی اول و دوم به جای منافع تعدیل‌شده گروه‌های اقتصادی، خواست دیکتاتور این کشور، بنیتو موسولینی را منعکس می‌کرد. اگرچه نظام کورپراتیسم ایتالیا مبتنی بر کنترل نامحدود دولت بر زندگی اقتصادی بود، اما هم‌چنان چارچوب سرمایه‌داری را حفظ کرد. قانون سال ۱۹۲۶ و سال‌های بعد، ۲۲ انجمن صنفی یا انجمن کارمندان و کارفرمایان را برای اداره بخش‌های مختلف اقتصاد ملی بنیان گذاشت. این اصناف در شورای ملی شرکت‌ها نمایندگی داشتند و عموماً توسط دولت به نفع طبقات ثروتمند جهت‌دهی می‌شدند و سعی در جذب جنبش اتحادیه‌های کارگری متمایل به سوسیالیسم و سندیکالیسم داشتند. با این حال این اصطلاح امروزه هم‌چنین برای برخی دموکراسی‌های امروز مانند سوئد و اتریش نیز به کار می‌رود، که در واقع گونه‌ای نمایندگی اصناف و گروه‌های سازمان‌یافته در سطح دولت است که در کنار نهادهای نمایندگی مرسوم یعنی پارلمان و احزاب جریان دارد. کورپوراتیسم در واقع سازمان‌یافتن اجتماعی-سیاسی یک جامعه به وسیله گروه‌های ذی‌نفع عمده یا گروه‌های شرکتی نظیر وابستگی‌های کشاورزی، کسب‌وکار، قومی، کاری، نظامی، حمایتی یا علمی بر مبنای منافع مشترک است - م.

[۵۸]. Q8, §236, 1089 هم‌چنین در همین بازه زمانی نک. Q10I, §9, 1226-9، که در این یادداشت‌ها این درون‌مایه‌ها از نظر تلاقی استعمار، رقابت‌های امپریالیستی و مبارزه طبقاتی داخلی در تاریخ اخیر ایتالیا، با تأکید خاص بر نقش فاشیسم در تثبیت مناسبات میان طبقات مسلط سنتی و خرده‌بورواژازی شهری و روستایی مورد تصریح قرار گرفته است. [59]. Q10I, "Summary", 6°, 1208, April-May 1932; see Q10I, §6, 1219-22, April-May 1932; Q9, §97, 1160-1, May 1932; Q10II, §41xiv, 1324-7, August-December 1932.

[60]. Q10I, 'Summary', 9°, 1209; see also Q10II, §61, 1358-62, February-May 1933.

[61]. Q8, §240, 1091, May 1932.

[62]. Q10I, §12, 1234-5, April-May 1932.

[۶۳]. برای آشنایی با یک تحلیل از این یادداشت‌ها نک.

*infra* "Machiavelli and the Expansion of the Political (May 1932-November 1933)."

[64]. Q15, §11, 1766, March-April 1933; Q15, §15, 1772, April-May 1933; Q15, §17, 1774, April-May 1933; Q15, §25, 1781, May 1933.

[65]. Q15, §11, 1766-7. This line of research is continued between April and July 1933 in Q15, §15, 1772; Q15, §25, 1781; Q15, §56, 1818-19; Q15, §59, 1822-4 (the "Piedmont function": "dictatorship without hegemony"), culminating in Q15, §62, 1827.

[66]. Q15, §11, 1767.

[۶۷]. برای تاریخ این ترجمه نک.

Gianni Francioni, "Nota al testo," in Antonio Gramsci, *Quaderni del carcere, I, Quaderni di traduzione* (1929-1932), eds. Giuseppe Cospito and Gianni Francioni (Rome, 2007), 870–90.

[۶۸]. برای نمونه نک.

Q4, §38, 455–65, October 1930; Q7, §4, 855, November 1930; Q7, §20, 869, November 1930–February 1931; Q8, §195, 1057–8, February 1932; Q10II, §6, 1244–5, May 1932; Q11, §22, 1422–6, July–August 1932; Q13, §17, 1578–89, May 1932–November 1933; Q13, §18, 1589–97, May 1932–November 1933.

[69]. Q15, §17, 1774, April–May 1933.

[70]. Q15, §62, 1827, June–July 1933.

[71]. Q15, §62, 1827.

[72]. Q4, §38, 456–7.

[۷۳]. برای مطالعه‌ی شرحی بر تکوین این دیدگاه نک.

Michael Löwy, *The Politics of Combined and Uneven Development: The Theory of Permanent Revolution* (London, 1981).

[۷۴]. Stagism، نظریه‌ای سیاسی در سنت مارکسیستی که معتقد است جوامع باید مراحل مشخص طبقاتی را طی کنند -

م.

[۷۵]. برای نمونه نک.

Neil Davidson, *How Revolutionary were the Bourgeois Revolutions?* (Chicago, 2012), 279; Emanuele Saccarelli, *Gramsci and Trotsky in the Shadow of Stalinism. The Political Theory and Practice of Opposition* (New York, 2007).

[۷۶]. برای مطالعه یک ارزیابی جامع از این محدودیت‌ها نک.

Frank Rosengarten, "The Gramsci-Trotsky Question (1922–1932)," *Social Text*, 11 (1984–5), 65–95.

[۷۷]. برای آشنایی با پژوهشی درباره‌ی دگرگونی قضاوت گرامشی در خصوص مواضع تروتسکی در حزب روسیه و بین‌الملل کمونیستی نک.

Irina V. Grigoreva, "Gramsci e le lotte all'interno del PCUS (1923-1926)," *Gramsci e il Novecento*, Volume 1 (Rome, 1999).

[۷۸]. درباره‌ی رابطه‌ی گرامشی با مواضع بوخارین طی اوایل و میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰ نک.

Leonardo Paggi, *Le strategie del potere in Gramsci. Tra fascismo e socialismo in un solo paese 1923–26* (Rome, 1984).

دخالت بوخارین در بحث کلامی در زیر قابل دسترس است:

Frederick C. Corney, ed., *Trotsky's Challenge. The 'Literary Discussion' of 1924 and the Fight for the Bolshevik Revolution* (Leiden, 2016), 147–62, 514–54, 555–69.

«نظریه انقلاب مداوم» (۲۸ دسامبر ۱۹۲۴) در نوع خود متنی تأثیرگذار بود که به‌طور گسترده در جنبش بین‌المللی کمونیستی ترجمه و مورد بحث قرار گرفت. پژوهش‌ها برداشت این متن از معنای انقلاب دائمی در ۱۸۴۸ را مسلماً می‌توان در تأملات بعدی گرامشی یافت.

[۷۹]. انگاره‌ی قرابت (اگر نگوئیم یکسانی) میان دیدگاه تروتسکی و بوردیگا عملاً در پیچ‌های بود که گرامشی مبارزات جناحی پدیدآمده در حزب روسیه طی سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ را از خلال آن درک و دریافت می‌کرد. برای نمونه نک. Antonio Gramsci, *La costruzione del Partito comunista 1923-1926* (Turin, 1971), 459–62.

برای واکاوی این مجموعه شرایط نک.

Giovanni Somai, “Sul rapporto tra Trockij, Gramsci e Bordiga (1922–1926),” *Storia contemporanea*, 1 (1982), 73–98; Silvio Pons, “Il gruppo dirigente del PCI e la ‘questione russa’ (1924–26),” *Gramsci nel suo tempo*, Volume 1, ed. Francesco Giasi (Rome, 2008).

[۸۰]. خوانش‌های متفاوتی در این باره در آثار زیر آمده است:

Bianchi, *O laboratório de Gramsci*, 199–252; De Smet, *Gramsci on Tahrir*; Dal Maso, *El marxismo de Gramsci*.

من پیش‌تر رابطه‌ی گرامشی-تروتسکی در این حوزه را در اثر زیر بررسی کرده‌ام:

Peter D. Thomas, “Uneven Developments, Combined: The First World War and Marxist Theories of Revolution,” *Cataclysm 1914: The First World War in the Making of Modern World Politics*, ed. Alex Anievas (Leiden, 2015). [81]. Q1, §44, 54.

[۸۲]. هم‌کنای پس و هم‌دی و گایدو بر این نکته تأکید می‌کنند که دو اصطلاح «انقلاب مداوم» [permanentnaya] و «انقلاب بی‌وقفه» [niepreryvnaya revolyutsiya] در مباحثات سوسیال‌دموکراسی روسی در اوایل قرن بیستم که فرمول تروتسکی از آن نشأت می‌گیرد، هم‌معنا با یک‌دیگر به کار می‌رفتند. نک.

Baruch Knei-Paz, *The Social and Political Thought of Leon Trotsky* (Oxford, 1979), 152; Richard Day and Daniel Gaido (eds.), *Witnesses to Permanent Revolution: The Documentary Record* (Leiden, 2009), 449–50.

لارسون معتقد است که این اصطلاح به مفهوم تکوین «فشرده» دلالت دارد:

Reidar Larsson, *Theories of Revolution: From Marx to the First Russian Revolution* (Stockholm, 1970), 31.

اما در پیر از اصطلاح «در هم فرو رفتن» [telescoping] در خصوص ارزیابی انگلس از آلمان در دوران *Vormärz* استفاده می‌کند:

Hal Draper, *Karl Marx's Theory of Revolution, Volume II: The Politics of Social Classes* (New York, 1978), 175

لووی تصدیق می‌کند که متن مارکس و انگلس هم حاوی برداشت «مرحله‌گرایانه» و هم برداشت «تداوم‌گرا» از انقلاب مداوم است، اما معتقد است که در نهایت این مفهوم «انقلاب ترکیبی، بی‌وقفه» و پیوسته است که نوآوری مهم آنان به حساب می‌آید:

Löwy, *The Politics of Combined and Uneven Development*, 3, 9.

[۸۳]. نک.

Day and Gaido (eds.), *Witnesses to Permanent Revolution*; Lars Lih, Lars “Democratic Revolution in *Permanenz*,” *Science & Society*, 76/4 (2012), 433–62.

[۸۴]. برای نمونه نک.

Löwy, *The Politics of Combined and Uneven Development*; Stathis Kouvelakis, “Marx’s Critique of the Political. From the Revolutions of 1848 to the Paris Commune,” *Situations*, 2/2 (2007), 81; Fabio Frosini, *Da Gramsci a Marx* (Rome, 2009), 32; Erik van Ree, “Marxism as Permanent Revolution,” *History of Political Thought*, XXXIV/3 (2013), 540–63.

[۸۵]. برای مثال نک.

See, for instance, Marx’s critique of the Jacobins in *On the Jewish Question*, or his related critique of Napoleon in *The Holy Family: Karl Marx and Friedrich Engels, Collected Works* (London, 1975-2005), Volume 3, 155–6; Volume 4, 123.

[84]. Marx and Engels, *Collected Works*, Volume 10, 281–7. For a similar usage in the same period, in *The Class Struggle in France*, see Marx and Engels, *Collected Works*, Volume 10, 127:

«کمونیسم ... اعلام انقلاب مداوم است، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا به مثابه‌ی گذرگاه ضروری به محو تمایز طبقاتی به طور کلی...»

[۸۶]. برای آشنایی با فرمول‌بندی کلاسیک این بحث نک.

Löwy, *The Politics of Combined and Uneven Development*.

برای این استدلال که مفهومی متمایز از انقلاب مداوم فقط به صورت گذشته‌نگر و تفسیری، «در شکاف میان اسناد تاریخی و سیاسی مانیفست» که پس از ۱۸۴۸ در دسترس قرار گرفت، شکل گرفته است نک.

[87]. Emanuele Saccarelli, “The Permanent Revolution in and around the *Manifesto*,” *The Cambridge Companion to The Communist Manifesto*, eds. Terrell Carver and James Farr (Cambridge, 2015), 110.

“An Herrn Karl Marx, Redakteur der Neuen Rheinischen Zeitung,” *Freiheit, Arbeit*, No. 13 (Cologne, 25 February 1849), reprinted in *Freiheit, Arbeit. Organ des Kölner Arbeitervereins* (Glashüttem im Taunus, 1972).

برای آشنایی با دیدگاه‌هایی درباره‌ی دلالت‌های به کارگیری همزمان (در ۱۸۴۹) شعار گوتشالک از سوی مارکس و انگلس و برنامه‌ی نمایندگی سیاسی طبقه‌ی کارگر مستقل نک.

Jonathan Sperber, *Karl Marx: A Nineteenth-Century Life* (New York, 2013), 251–2, and Lars Lih, “What did Marx mean by ‘Revolution in *Permanenz*’?” *Historical Materialism*, forthcoming.

استدمن جونز این تعیین‌های زمینه‌گرایانه را نادیده می‌گیرد و در نتیجه این برداشت قدیمی‌تر را مطرح می‌کند (که اکنون دیگر فاقد اعتبار است زیرا شواهد متنی برای آن وجود ندارد) که خطابه‌ی مارس ۱۸۵۰ نشان‌دهنده‌ی نوعی انحراف

«بلانکیستی» است، پیش از آن که مارکس دوباره قاطعانه به مفهوم «مراحل» بازگردد که تصور می‌شود مشخصه‌ی مانیفست است. نک.

Gareth Stedman Jones and Gregory Claeys (Cambridge, 2011), 556–600, at 581; Gareth Stedman Jones, *Karl Marx. Greatness and Illusion* (London, 2016).

[۸۸]. درباره‌ی دشواری‌های ترجمه‌ی فرمول «Die Revolution in Permanenz» به انگلیسی نک.

Draper, *Karl Marx's Theory of Revolution, Volume II: The Politics of Social Classes*, 169–263, 591–5, 599–612

در استفاده‌ی مارکس و انگلس (و نیز گوتشالک) از این عبارت، «in Permanenz» خیلی ساده معادل آلمانی عبارت فرانسوی «en permanence» است. در اصطلاحات حقوقی – قانون اساسی فرانسه این اصطلاح به جلسه‌ی بدون وقفه‌ی زمانی یک انجمن (یعنی، تداوم، به معنای پایداری زمانی) اشاره ندارد، بلکه به قدرت حقوقی آن انجمن برای تعیین مدت و چگونگی جلساتش، بدون دخالت خارجی (به ویژه از نوع اجرایی) دلالت دارد. در خصوص معنای این اصطلاح در حقوق قانون اساسی فرانسه، نک.

Léon Duguit, *Traité de droit constitutionnel, tome IV* (Paris, 1924), 234–5.

[۸۹]. برای آگاهی از اعلامیه‌های مبنی بر «تداوم» در اوایل دهه‌ی ۱۷۹۰، به ویژه اعلامیه‌های صادر شده توسط مجامع منطقه‌ای نک.

Albert Soboul, *The French Revolution 1787–1799*, translated by Alan Forrest and Colin Jones (London, 1974), 382–3; Albert Soboul, *The Sans-Culottes*, trans. Rémy Inglis Hall (Princeton, 1980), 118–27; Micah Alpaug, *Non-Violence and the French Revolution: Political Demonstrations in Paris 1787–1795* (Cambridge, 2015), 83.

برای آشنایی بیشتر با موضوع مقاومت در برابر تحمیل شهروندی منفعل، نک.

William Sewell, “Le Citoyen/la Citoyenne: Activity, Passivity, and the Revolutionary Concept of Citizenship,” *The Political Culture of the French Revolution*, ed. Colin Lucas (Oxford, 1988).

[90]. Lenin, “Plekhanov’s Reference to History,” *Lenin Collected Works*, Volume 8 (Moscow, 1962), 463–73, at 470.

[91]. Q4, §38, 456–7, October 1930.

[92]. Q4, §57, 504, November 1930.

[93]. Q15, §62, 1827, June–July 1933.

[۹۴]. از آن جا که گرامشی در این جا ترتیب «گزاره‌های» مارکس در «پیشگفتار» را برای تاکید بر نیاز به بررسی «فرمول‌بندی دقیق» این اصل‌ها، معکوس می‌کند، این یادداشت به احتمال زیاد پیش از نهایی‌شدن ترجمه‌ی او از متن مارکس نوشته شده است. بنگرید به ترتیب و واژه‌بندی این گزاره‌ها در متن C: Q13, §17, 1579, May 1932–November 1933

[95]. Q4, §38, 456–7.

[96]. Q8, §52, 972–3, February 1932.

[97]. Q8, §52, 973.

[۹۸]. Q8, §52, 973. یک بار دیگر، به نظر من ترجمه‌ی واژه‌ی *superato* تاکید کافی بر ابعاد هگلی و دیالکتیکی بحث گرامشی را نشان نمی‌دهند. نک.

Gramsci, *Selections from the Prison Notebooks* (Hoare and Nowell Smith), 243: “transcended”; Gramsci, *Prison Notebooks* (Buttigieg), 267: “superseded.”

[99]. Q10I, §12, 1235, mid April–mid May 1932; see Q13, §18, 1595–6, May 1932–November 1933.

[100]. Q13, §7, 1565–7; Q13, §17, 1578–89; Q13, §18, 1589–97; Q13, §27, 1619–22; Q13, §37, 1635–50; all from May 1932–November 1933.

[۱۰۱]. درباره‌ی پدیدار شدن شخصیت شه‌ریار مدرن به‌مثابه‌ی بازسازماندهی تعیین‌کننده‌ی پژوهش گرامشی در ۱۹۳۲، نک.

Fabio Frosini, “Luigi Russo e Georges Sorel: sulla genesi del ‘moderno Principe’ nei *Quaderni del carcere* di Antonio Gramsci,” *Studi storici*, 54 (2013), 545–89, and Peter D. Thomas, “The Modern Prince: Gramsci’s Reading of Machiavelli,” *History of Political Thought*, XXXVIII/3 (2017), 523–44.

[۱۰۲]. به‌طور مشابه، واکاوی گرامشی از «سزاریس‌م» نیز اگرچه اغلب با انقلاب منعفلانه همبسته تلقی می‌شود، اما در حقیقت او در این یادداشت‌ها که تمرکزشان بر انقلاب مداوم است به شرح «سزاریس‌م» می‌پردازد. نک.

Q9, §133, 1194–5, November 1932; Q13, §27, 1619–22, May 1932– November 1933.

[103]. Q13, § 7, 1566, May 1932–November 1933. See the A text: Q8, §52, 973, February 1932.

افزایش پیچیدگی واکاوی تاریخی گرامشی از قرن نوزدهم در یادداشت‌های نگارش‌یافته در اواخر ۱۹۳۲ را می‌توان در یادداشت زیر نیز دید:

Q9, §133, 1195, November 1932.

[۱۰۴]. Q13, §37, 1636. مالکوم بال که در نهایت روایت‌های دو دوره‌ی تاریخی متمایز را در یک مفهوم ادغام و یکی کرده است، به این تمایز توجه نکرده است.

Malcolm Bull, “Levelling Out,” *New Left Review* II/70 (July–August 2011), 5–24 at 21.

[105]. Q22, §1, 2140.

[106]. Q8, §236, 1089.

[107]. Q19, §24, 2010–34, July–August 1934–February 1935.

[۱۰۸]. مقایسه کنید با استحکام این استعاره در طی پنج سال یا بیش‌تر که بین یادداشت 54, §44, Q1 و یادداشت Q19, §24, 2034 فاصله است.